

گرایش‌های فرآتلاتنیکی و سیاست جدید خاور میانه‌ای فرانسه



دکتر سعید تائب*
علیرضا ملاق‌دیمی**

چکیده

ابراز مخالفت و فاصله گرفتن فرانسه از سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایانه آمریکا بر مبنای اصول گلیستی خود، در زمان ریاست‌جمهوری ژاک شیراک، باعث واگرایی این دو کشور غربی از یکدیگر، افزایش هزینه‌های سیاست خارجی فرانسه و تا حدی تضعیف نقش این کشور در تحولات خاور میانه شد. ناکارآمدی سیاست‌های گلیستی فرانسه بر اثر تغییر شرایط بین‌المللی، ظهور قدرت‌های جدید در کنار سلطه آمریکا، برخورد تمدن‌ها و از جمله درگیری‌های اسلام و غرب و جهانی شدن اقتصاد موجب بازنگری نسل جدید سیاست‌مداران فرانسوی در سیاست خارجی این کشور و نهایتاً همگرایی فرانسه با آمریکا در قالب سیاست‌های فرآتلاتنیکی گردید.

نوشتار حاضر با تحلیل و ارزیابی دلایل شکل‌گیری سیاست خارجی جدید فرانسه نشان می‌دهد که گسست از اصول گلیستی و همگرایی فرانسه با آمریکا در سیاست خارجی به‌ویژه در خاور میانه اصولاً بر مبنای عمل‌گرایی و نه تعریف دقیق اهداف و راهبردهای این کشور در هماهنگی با شرایط جدید بین‌المللی صورت گرفته است، در عین حال همین دیپلماسی دوران گذار فرانسه نتایج مثبتی مانند کاهش هزینه‌های سیاست خارجی و ارتقای جایگاه این کشور در خاور میانه را به‌دنبال داشته است.

کلید واژه‌ها

ناکارآمدی، گسست، یک‌جانبه‌گرایی، جهانی‌شدن، بازنگری، کاهش هزینه‌ها، نقش مؤثر، همگرایی و عمل‌گرایی.

* استادیار دانشکده علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.

** دانشجوی کارشناسی‌ارشد روابط بین‌الملل.

مقدمه

با روی کار آمدن نیکلا سارکوزی در فرانسه نسل جدیدی از سیاست‌مداران عمل‌گرا و تجدید نظرطلب پا به عرصه گذاشتند که همزمان خواستار دگرگونی در سیاست‌های داخلی و نحوه مدیریت این کشور و همچنین ایجاد تغییرات اساسی در سیاست خارجی و دیپلماسی بین‌المللی به‌ویژه مناسبات میان فرانسه و ایالات متحده آمریکا و تغییر و افزایش نقش کشورشان در خاورمیانه شدند. این مقاله در پاسخ به این سؤال اصلی که عمده دلایل تغییر رویکرد سیاست خارجی فرانسه در خاورمیانه چه بوده است؟ این فرضیه را بررسی می‌نماید که «ناکارآمدی سیاست‌های گلیستی فرانسه و یک‌جانبه‌گرایی آمریکا که منجر به افزایش هزینه‌های سیاست خارجی فرانسه گردید، عامل اصلی در گرایش‌های فرآتلاتتیکی این کشور جهت همراهی بیشتر با آمریکا و تجدیدنظر فرانسه در سیاست‌های خاورمیانه‌ای خود شده است».

نوشتار حاضر بر آن است که تقویت روابط فرانسه و ایالات متحده آمریکا، عامل اصلی تغییر مواضع این کشور در خصوص مسائل خاورمیانه بوده و فرانسه از سیاست کسب منزلت و حفظ پرستیژ یعنی اقدام بر اساس استقلال سیاسی در صحنه بین‌المللی و مخالفت با یک‌جانبه‌گرایی آمریکا به‌استراتژی عمل‌گرایی و همراهی با این کشور و متحد منطقه‌ای آن اسرائیل روی آورده است. به‌عبارت دیگر، فرانسه از طریق سیاست انطباق با وضع موجود تلاش نموده تا ضمن کاهش هزینه‌های سیاست خارجی خود جایگاه بین‌المللی و منطقه‌ای این کشور را ارتقا بخشد.

۱) آسیب‌شناسی و تجدیدنظرطلبی در بنیادهای نظری سیاست خارجی

بررسی تاریخی تحولات نظری سیاست خارجی فرانسه نشان می‌دهد که بعد از جنگ جهانی دوم سیاست خارجی این کشور بر اساس قواعد جمهوری پنجم، اصول گلیسم و هدایت شخص دوگل که دارای اختیارات قانونی ویژه‌ای به‌عنوان مسئول مستقیم اداره سیاست خارجی و امنیت ملی بود، شکل گرفت.

به‌باور صاحب‌نظران از این تاریخ به‌بعد فرانسه عملاً چهار نوع استراتژی و رفتار سیاست خارجی را در پیش گرفته که در شکل‌گیری این راهبردها و رفتارها، عوامل داخلی و خارجی متعددی تأثیرگذار بوده‌اند. بر مبنای همین راهبردهای برگزیده شده، می‌توان چهار دوره مشخص در سیاست خارجی فرانسه را از هم تفکیک نمود:

فرانسه در دوره نخست (۱۹۶۰-۱۹۴۵) سعی در اتخاذ سیاست حفظ وضع موجود داشته و این سیاست تا حد زیادی متناسب با ساختار دوقطبی متصلب نظام بین‌الملل بوده است.

در دوره دوم (۱۹۷۴-۱۹۶۰) سیاست‌های گلیستی فرانسه بر مبنای تغییر وضع موجود و تلاش برای کسب برتری در ابعاد منطقه‌ای و جهانی قرار داشته که این راهبرد به‌سیاست مستقل ملی مشهور شده است.^(۱)

فرانسه در دوره سوم یعنی در مقطع زمانی (۱۹۸۱-۱۹۷۴) مجدداً سیاست حفظ وضع موجود را در پیش گرفت، اما با گذار از یک مقطع انتقالی و انجام تغییر در نظام بین‌المللی یعنی فروپاشی ساختار دوقطبی (۱۹۹۴-۱۹۸۱) و شکل‌گیری یک‌جانبه‌گرایی مبتنی بر برتری ایالات متحده آمریکا (۲۰۰۲-۱۹۹۴) فرانسه مجدداً وارد سیاست حفظ پرستیژ و مخالفت با وضعیت یک‌جانبه‌گرایی آمریکا شد (۲۰۰۷-۲۰۰۲) اما عملاً برای تغییر

وضع موجود اقدام مشخصی انجام نداد.

در مقطع پایانی (۲۰۰۷ به بعد) فرانسه ترجیح داده تا در اصول سنتی گلیستی خود بازنگری کرده و با تغییر سیاست حفظ پرستیژ به سیاست حفظ وضع موجود به راهبرد عدم انتقاد صریح از یک‌جانبه‌گرایی امریکا و همراهی با این کشور در مسائل مختلف بین‌المللی روی آورد که این سیاست خارجی جدید فرانسه را اصطلاحاً سیاست جدید فرآتلاتتیکی نامیده‌اند.^(۳)

فرانسه بر مبنای اصول گلیستی خود در چارچوب سیاست‌های حفظ وضع موجود (اقدام در چارچوب نظام دوقطبی)، تغییر وضع موجود (در پیش گرفتن سیاست مستقل ملی برای ایفای نقش جهانی و منطقه‌ای برتر) و حفظ پرستیژ (عدم همراهی با نظم جدید و انتقاد از آن با تکیه بر مقررات حقوق بین‌الملل) سعی نمود تا سیاست خارجی خود در خاورمیانه را نیز متناسب با این راهبردها تنظیم کرده و پیش برد. بدیهی است که در دوره چهارم سیاست خارجی فرانسه، این کشور با انتخاب سیاست فرآتلاتتیکی رفتار متفاوتی را در قبال موضوعات و مسائل اصلی منطقه خاورمیانه در پیش گیرد که در مقایسه با سیاست‌های گذشته این کشور از ویژگی‌های متفاوتی برخوردار می‌باشد. بیان این ویژگی‌ها و مشخص نمودن میزان تغییرات سیاست‌های خاورمیانه‌ای فرانسه نسبت به گذشته محور اصلی این بخش از بررسی‌های ما می‌باشد.

۱ - ۱ اهداف و اصول سیاست خارجی فرانسه

استخراج و معرفی بخشی از اهداف و اصول سیاست جدید فرآتلاتتیکی فرانسه از طریق مقایسه آنها با اهداف و اصول سیاست‌های گلیستی این کشور امکان‌پذیر است. بر مبنای اصول گلیستی اهداف کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت سیاست خارجی فرانسه در شرایط نظام بین‌المللی دوقطبی عبارت بوده‌اند از:

اهداف کوتاه‌مدت (حیاتی)

- حفظ وحدت، استقلال، حاکمیت و تمامیت ارضی کشور و تداوم نفوذ فرهنگی و سیاسی در مستعمرات سابق؛
- تکیه بر دفاع ملی و عدم وابستگی به بلوک‌های قدرت؛
- توسعه اقتصاد ملی در دو بخش داخلی و خارجی و رفاه عمومی شهروندان فرانسه.
گرچه این اهداف قبل از هر چیز بر اساس شرایط نابسامان فرانسه در بخش‌های امنیتی، دفاعی، اقتصادی و صنعتی پس از جنگ جهانی دوم تدوین گردیدند، اما باید گفت از زمان ریاست ژنرال دوگل تاکنون، این کشور بیشترین اولویت‌های سیاست خارجی خود را بر اساس همین اهداف قرار داده و لذا هدف‌های یاد شده پیوسته با شیوه‌ها و حساسیت‌های متفاوت دنبال شده‌اند.

اهداف میان‌مدت

- تأکید بر وحدت و همبستگی اروپایی؛
- همزیستی با مستعمرات پیشین، حساسیت‌زدایی از افکار عمومی آنها و کاهش هزینه‌های سیاست خارجی فرانسه

در این کشورها.

اهداف بلندمدت (جهانی و آرمانی)

- تأکید بر جهانی بودن سیاست خارجی فرانسه و ایفای نقش‌های مهم در حوزه‌های بین‌المللی و منطقه‌ای و پیشبرد ایدئولوژی و ارزش‌های لیبرالی در سطوح مذکور؛
- ایجاد نیروی سوم از طریق حفظ همبستگی اتحادیه اروپایی و همکاری با کشورهای جهان سوم خارج از محدوده دو بلوک قدرت؛
- همکاری، همیاری و همبستگی با ابرقدرت‌ها و ایجاد نظم نوین جهانی و صلح و امنیت بین‌المللی از طریق ائتلاف و همزیستی مسالمت‌آمیز با آنها.^(۳)
- در راستای آنچه گفته شد، اصول سیاست خارجی فرانسه بر مبنای ایده‌های گلیستی و اقتضات نظام بین‌المللی در سه دوره از چهار دوره یاد شده از این قرار بوده است:
- تضمین امنیت کشور از طریق بالا بردن توانایی‌های آفندی و پدافندی به‌ویژه در بخش تسلیحات هسته‌ای؛
- تقویت توان دفاع ملی از طریق کاربردی و حرفه‌ای نمودن ساختار ارتش ملی؛
- بنای اروپای واحد؛
- تقویت سازمان ملل متحد و تأکید بر اجرای مقررات بین‌المللی به‌ویژه در زمینه ثبات و امنیت بین‌المللی؛
- طراحی انواع مشارکت و همکاری‌های بین‌المللی در حوزه فرانکفونی (به‌ویژه کمک به توسعه و سازماندهی کشورهای این حوزه و ترویج مبادلات فرهنگی از جمله گسترش زبان و فرهنگ فرانسه)؛
- انجام اقدامات بشردوستانه به‌ویژه همکاری با سازمان‌های امداد رسان غیردولتی (مانند سازمان پزشکان بدون مرز و ...)
- پاسداری از اصول حقوق بشر در صحنه بین‌المللی.^(۴)

ذکر این نکته را ضروری می‌داند که فرانسه در گذشته و در حال حاضر بر مبنای اصول و معیارهای سیاست خارجی خود کشورهایی را به‌عنوان قدرت‌های بزرگ و برتر نظام بین‌المللی تلقی می‌کرده که همزمان دارای توان هسته‌ای، قدرت اقتصادی و پیشرفت صنعتی بوده باشند، لذا در زمینه حفظ صلح، امنیت و توازن نظام بین‌المللی و نیز تنظیم اصول عدم اشاعه در خصوص تسلیحات کشتار جمعی عمدتاً خواستار مشارکت و تبادل نظر با این کشورها بوده و اولویت اصلی سیاست خارجی خود را برای برقراری و گسترش مناسبات با آنها قرار داده است. بر همین اساس امروز نسل جدید سیاستمداران فرانسوی خواهان افزایش تعداد اعضای شورای امنیت و گروه کشورهای صنعتی می‌باشند.

۱ - ۲ اصول گلیستی سیاست خارجی فرانسه

از آنجا که عمده اهداف و اصول ذکر شده در سیاست خارجی فرانسه بر اساس دیدگاه‌های ژنرال دوگل که یک

- مرجع فکری و عقیدتی برای بیشتر طیف‌های سیاسی چپ و راست فرانسه در شش دهه اخیر بوده، لازم است رئوس کلی توصیه‌های وی را که به‌اصول گلیسم در سیاست خارجی فرانسه شهرت یافته، بیان نماییم:
 - وحدت عمل در سیاست خارجی، بر این اساس تمام ابزارهای استراتژی ملی مانند دیپلماسی، ارتش، اقتصاد و ... باید در خدمت اهداف و منافع ملی باشند؛
 - ابتکار عمل در سیاست خارجی و استفاده از ابزارهای مختلف برای پیگیری و تحمیل خواسته‌ها؛
 - تفکیک میان اهداف کوتاه‌مدت و بلندمدت و اختصاص منابع، انرژی و وقت جامعه برای تأمین اهداف کوتاه‌مدت قبل از هر چیز؛
 - دفاع از نظام چندقطبی در عرصه بین‌المللی؛
 - حفظ استقلال عمل در سیاست خارجی؛
 - ارتقای موقعیت بین‌المللی کشور؛
 - تأمین نیازهای ملی فرانسه از طریق انجام همکاری‌های اقتصادی با جهان خارج.^(۵)
- شاید بتوان در یک جمع‌بندی کلی میراث سیاسی ژنرال دوگل در حوزه سیاست خارجی فرانسه را در چارچوب این محورها خلاصه نمود:
- استقلال استراتژیک، خودمختاری در مقابل ابرقدرت‌ها، ایفای نقش سخنگویی قدرت‌های کوچک و پیروی از یک سیاست اروپایی در افق همکاری‌های بین‌دولتی.

۱ - ۳ گسست از سیاست‌های گلیستی فرانسه

شعار «گسست» از گذشته که توسط نیکلا سارکوزی مطرح گردید، در حال حاضر مبنای بازنگری در سیاست خارجی کنونی فرانسه شده است. بر این اساس از زمان روی کار آمدن تجدیدنظرطلبان راست در این کشور طی یک سال و نیم گذشته دوره جدیدی در سیاست خارجی فرانسه آغاز گردیده است.

نسل جدید سیاست‌مداران فرانسه معتقدند که از زمان دوگل تا پایان دوره ریاست‌جمهوری ژاک شیراک منطق نظری و روش‌های عملی سیاست خارجی این کشور به‌رغم تحولات گوناگون بین‌المللی تغییر زیادی نکرده و لذا اندک تفاوت‌های صورت گرفته منحصر به‌اعمال برخی تاکتیک‌های محدود بوده است. به‌علاوه این باور غلط نیز در میان اغلب سیاست‌مداران پیشین فرانسوی وجود داشته که به‌دلیل برخی دستاوردهای سیاست‌های گلیستی، ضرورتی جدی برای بازسازی و بازنگری در سیاست خارجی این کشور وجود ندارد، در حالی که امروزه ایجاد تغییرات اساسی در سیاست خارجی فرانسه به‌دلیل سه تحول زیربنایی مهم در نظام بین‌المللی یعنی پایان نظام دوقطبی و پدیداری جهان چندقطبی، افزایش خطر برخورد تمدن‌ها و نهایتاً روند جهانی شدن ضرورت اساسی دارد^(۶) زیرا بسیاری از اهداف و اصول پیشین سیاست خارجی فرانسه اکنون فاقد زمینه‌های عینی و استحکام نظری برای پیگیری می‌باشند.

تفاوت اصلی عصر دوگل با دنیای امروز در سقوط اتحاد جماهیر شوروی و پایان جهان دوقطبی است. در

فضای جهان دوقطبی، فرانسه موفق شده بود به‌واسطه دستیابی به سلاح هسته‌ای و کرسی دایم در شورای امنیت سازمان ملل، نقش ویژه‌ای را ایفا کرده و تبدیل به یک پل ارتباطی میان دو قطب ایدئولوژیک متضاد گردد، به‌گونه‌ای که همزمان متحد آمریکا و دوست اتحاد جماهیر شوروی باشد. بدیهی است که با فروپاشی شوروی، فرانسه این امتیاز استراتژیک را از دست داد.

با پایان نظام دوقطبی، فرانسه در یک دوره زمانی کوتاه‌مدت در ابتدای دهه ۹۰ تصور می‌کرد که در یک فضای چندجانبه جهانی با توجه به نفوذ سنتی خود در شورای امنیت منزلت این کشور به‌شکل روزافزون افزایش خواهد یافت خصوصاً آنکه بوش پدر، نظم نوین جهانی را بر اساس مقررات بین‌المللی، تقویت سازمان ملل و نقش مشترک کشورها در تضمین آزادی و عدالت در سطح جهانی تعریف کرده بود. البته در این ایام شواهدی برای این خوشبینی فرانسه وجود داشت، چرا که شکوفایی نوین سازمان ملل به‌هنگام تهاجم عراق به کویت در سال ۱۹۹۱ به‌اوج خود رسید و این تهاجم به‌صورت آنی توسط شورای امنیت محکوم و در چارچوب یک ائتلاف وسیع بین‌المللی استفاده از زور برای آزادسازی کویت تصویب شد.^(۴)

ایالات‌متحده آمریکا در پی به‌قدرت رسیدن بوش پسر، نظم نوین جهانی را بر مبنای برتری خود تعریف نمود و بر همین اساس مسئولیت‌هایی را در سیاست خارجی خود به‌عهده گرفت که منطبق با یک‌جانبه‌گرایی و نظام تک‌قطبی را بر جهان حاکم کرد. وقوع حوادث یازده سپتامبر و جنگ علیه تروریسم و به‌دنبال آن سلاح‌های کشتار جمعی بهانه لازم را برای راهبرد جدید سیاست خارجی آمریکا فراهم نمود. در چنین فضایی فرانسه در مقطعی در راستای مبارزه با تروریسم به‌همراهی با آمریکا در حمله به افغانستان و ساقط کردن طالبان پرداخت، زیرا نظام حاکم بر افغانستان را تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی می‌دانست.

ادامه روندی که آمریکا به‌رهبری نومحافظه‌کاران برای حمله به عراق و بر کناری صدام حسین در پیش گرفته بود، نه تنها با سیاست‌های گلیستی فرانسه مبنی بر مخالفت با جهان تک‌قطبی و یک‌جانبه‌گرایی هماهنگی نداشت. بلکه با سیاست‌های خاورمیانه‌ای و دیپلماسی عربی فرانسه و همچنین منافع و نفوذ این کشور در عراق نیز مغایرت کامل داشت. آمریکا با وجود مخالفت شورای امنیت سازمان ملل متحد و تهدید فرانسه به‌عنوان یکی از اعضای این شورا به‌استفاده از حق وتو، به‌عراق حمله کرد. تکروری آمریکا با عدم امضای پیمان کیوتو، مخالفت با اساسنامه دادگاه جنایی بین‌المللی، خروج از معاهده ABM و اعلام دکترین جنگ پیشگیرانه و برخورد با کشورهای محور شرارت فاصله دیدگاه‌های فرانسه و آمریکا را تکمیل ساخت و سردی محسوس را بر مناسبات آنها حاکم نمود، طوری که کاندولیزا رایس، مشاور وقت امنیت ملی آمریکا خواستار تنبیه فرانسه در جریان مخالفت با حمله آمریکا به عراق گردید.

در این زمان در فرانسه در شرایطی که شخصیتی همچون ژاک شیراک با حمله آمریکا به عراق مخالفت می‌کرد، فردی مانند اوبرودرین، وزیر خارجه سابق سوسیالیست فرانسه اعلام نمود که آمریکا از موقعیت یک ابرقدرت در نظام دوقطبی به‌یک «فوق ابرقدرت» دارای توان بی‌حد و حصر سیاسی، دیپلماتیک، نظامی و اقتصادی و فرهنگی در نظام تک‌قطبی تبدیل شده و اعتنایی به‌دیدگاه قدرت‌های مطرح دیگر جهان هم ندارد که باید در این‌باره فکر

اساسی کرد. در حقیقت در این زمان امریکا به‌عنوان یک هژمون جلوه کرده بود.

از طرف دیگر نسل جدید سیاست‌مداران فرانسوی این واقعیت را نیز مدنظر داشتند که با وجود سلطه امریکا، جهان شاهد ظهور قدرتهای جدیدی چون چین، هند و برزیل و بازگشت مجدد روسیه به‌صحنه بین‌المللی است. قدرتهایی که هنوز امریکا تکلیف خود را با آنها به‌عنوان رقیب یا متحد استراتژیک مشخص نکرده است.^۱ همین واقعیت باعث گردید تا این دیدگاه مجدداً نزد فرانسوی‌ها تقویت شود که اروپا باید با تشکیل یک قطب کاملاً مستقل از منافع و امنیت خود دفاع نماید.^۲ در همین ارتباط فرانسوی‌ها بدین نکته به‌خوبی پی برده‌اند که به‌تنهایی توانایی روبرویی با غول‌های سیاسی و اقتصادی جدید را ندارند.^(۸)

نیکلا سارکوزی در نخستین سخنرانی خود در سمینار سالانه سفرای فرانسه در همین موضوع اظهار داشت: «گرچه این قدرتهای نوظهور موتور محرکه اقتصاد جهانی هستند، اما در عین حال عامل به‌هم خوردن شدید توازن موجود هم به‌حساب می‌آیند. این کشورها که قدرتهای مهم فردا هستند، خواستار آن می‌باشند که موقعیت جدیدشان به‌رسمیت شناخته شود، بدون آنکه همیشه نیز حاضر به‌رعایت قوانینی باشند که در راستای منافع همه است.»^(۹) با آنکه فرانسوی‌ها به‌واسطه انقلاب کبیر خود، نقش تاریخی و محوری برای کشورشان در شکل‌گیری ارزش‌های مدرن غربی قائل هستند، اما هنگامی که در سال ۱۹۹۳ ساموئل هانتینگتون، موضوع برخورد تمدن‌ها را مطرح نمود، چندان از این ایده استقبال نکردند. فرانسوی‌ها متأثر از تهاجم آلمان به کشورشان از پایان جنگ جهانی دوم به‌بعد همواره در تلاش بودند تا از فرهنگ‌ها و تمدن‌های بشری ابزاری برای شناخت، تفاهم و صلح ایجاد کنند، نه آنکه آنها را حوزه جدید تخصصات کشورها علیه یکدیگر قرار دهند. این تلاش فرانسوی‌ها در کنار همراهی سایر کشورها منجر به‌پیدایش سازمان یونسکو گردید.

ژاک شیراک، رئیس‌جمهور راست‌گرای گلیست فرانسه به‌هنگام ترک کاخ الیزه وعده داد که در دوران بازنشستگی خود بنیادی را برای گفتگوی تمدن‌ها و فرهنگ‌ها تأسیس خواهد نمود. در حالی که گلیست‌های فرانسه متأثر از دیپلماسی خاورمیانه‌ای خود چندان اعتباری برای برخورد تمدن‌ها و فرهنگ‌ها به‌نام اسلام و مسیحیت قائل نبودند، عامل دومی که به‌باور تجدیدنظرطلبان راست فرانسه ضرورت بازنگری در سیاست خارجی فرانسه را ایجاد می‌نمود، درگیری میان اسلام و غرب متأثر از حوادث یازده سپتامبر و دیگر رویدادهای تروریستی چند ساله اخیر بود.^(۱۰) سارکوزی در این باره می‌گوید:

«اگر امکان چنین برخوردی را بعید بدانیم یا ناچیز و بی‌اهمیت تلقی کنیم در اشتباه خواهیم بود. قضیه کاریکاتورها [اهانت به پیامبر گرامی اسلام (ص)] نشانه و پیش‌درآمدی در این زمینه بود. همه کشورهای غربی و حتی خود کشورهای اسلامی در معرض سوءقصد‌های جنایتکارانه هستند. قدری فکر کنیم که اگر فردا تروریست‌ها وسایل و امکانات هسته‌ای، بیولوژیک و یا شیمیایی را مورد استفاده قرار دهند بر ما چه خواهد گذشت؟»^(۱۱)

۱- درستی این پیش‌بینی تجدیدنظرطلبان فرانسوی بعداً با تشدید اختلافات امریکا و روسیه بر سر استقرار سپر موشکی در لهستان و حوادث گرجستان در آبخازیا و اوستیای جنوبی خود را نشان داد.

۲- دولت سارکوزی، استراتژی دفاعی فرانسه را در هماهنگی با دفاع مستقل اروپایی پس از روی کار آمدن خود تحت عنوان «کتاب سفید دفاع و امنیت ملی فرانسه» در ژوئن ۲۰۰۸ منتشر ساخت.

این استدلال سارکوزی بسیار شبیه دیدگاه‌های بیان شده توسط نومحافظه کاران امریکایی و شخص جورج بوش می‌باشد.

به نظر وی تشویق و کمک به نیروهای متعادل و متجدد در کشورهای اسلامی، یاری رساندن به این کشورها برای یافتن انرژی‌های فردا از جمله برق هسته‌ای و یافتن راه‌حل‌های رفع بحران‌های خاورمیانه که از نظر او شامل بحران اسرائیل - فلسطین، لبنان، عراق و پرونده هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران است، می‌تواند به صورت اساسی ریشه‌های درگیری میان اسلام و غرب و حوادث بعدی تروریستی را تضعیف نماید.^(۱۳)

سارکوزی در همین راستا ایده همکاری میان کشورهای شمال و جنوب مدیترانه در موضوعاتی مانند محیط‌زیست و توسعه پایدار، گفتگوی بین فرهنگ‌ها، مبارزه با مهاجرت غیرقانونی و مواد مخدر، رشد اقتصادی و توسعه اجتماعی و ایجاد نظام امنیت دسته‌جمعی مدیترانه‌ای را مطرح و در ۱۳ ژوئیه ۲۰۰۸ (۲۳ تیر ماه ۱۳۸۷) کنفرانسی را تحت عنوان «اتحاد برای مدیترانه» با حضور ۴۳ کشور اروپایی و عربی در پاریس برگزار نمود. نگرانی‌های سارکوزی و طرفداران وی از این ناحیه قابل درک است که فرانسه دارای بیشترین جمعیت مسلمان مهاجر در اروپا (نزدیک ۷ میلیون نفر) می‌باشد.

عامل سومی که از نظر سیاست‌مداران جدید فرانسه بازبینی در اصول گلیستی سیاست خارجی این کشور را ضروری می‌ساخت، پدیده جهانی شدن اقتصاد است. این امر در کشورهای پیشرفته و در حال توسعه تأثیرات متفاوت مثبت و منفی به دنبال داشته و ورود کشورهایی مانند چین در این روند، تغییرات فوق‌العاده‌ای را در اقتصادهای داخلی و بین‌المللی ایجاد نموده به گونه‌ای که ضمن خارج نمودن انحصار تولید و تجارت از دست قدرت‌های اقتصادی و صنعتی سابق جهان، عملاً به دلیل هزینه‌های پایین نیروی انسانی در این کشور، اقتصاد کشورهای پیشرفته را در معرض تهدید قرار داده است.

از طرف دیگر روند جهانی شدن گرچه امکان تولید را فراهم آورده، اما اثرات مخربی هم بر انسجام جوامع گذارده و توزیع فقر، افزایش نابرابری‌ها، عدم ثبات، مشکلات محیط زیستی و ... را بدنبال داشته است. این موضوع موجب شده تا سیاست‌های ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی کشورها به گونه‌ای اصلاح گردد که در وهله نخست موازنه‌ای میان فرصت‌ها و تهدیدات جهانی شدن ایجاد و به تدریج از دامنه تهدیدات کاسته شود.^(۱۴)

از نظر اکثریت شهروندان فرانسوی که عمدتاً دلبسته اقتصاد دولتی هستند، اروپا ضعیف‌ترین نقطه در مقابل روند جهانی شدن اقتصاد است.

در هر حال از نظر سیاست‌مداران کنونی فرانسه، با پدیدارگشتن جهان چندقطبی، خطر برخورد تمدن‌ها و روند جهانی شدن اقتصاد، عملاً بسیاری از کشورها توانایی مقابله با چالش‌های جدید را ندارند، لذا تنها راه برای حفظ منافع اروپا و فرانسه در چنین شرایطی، آن است که کشورهای اروپایی «دوست، متحد و حامی» امریکا باشند اما به هیچ وجه به این کشور وابسته نباشند.^(۱۴)

به عبارت دیگر در زمینه روابط بین‌المللی فرانسه می‌خواهد همچنان از ایجاد یک قطب قدرت اروپایی بهره‌بری خود در کنار دوستی و اتحاد با امریکا دفاع نماید، اما اکثر کشورهای اروپایی بدون توجه به خواست و جاه‌طلبی‌های

فرانسه برای کانالیزه کردن روابط مستقیم خودشان با آمریکا، تمایل دارند تا «رابطه ویژه» خویش با آمریکا را حفظ نموده و بدین ترتیب در دو سوی اقیانوس اطلس از نفوذ خاصی برخوردار باشند. در این ارتباط کشورهای شرق اروپا با تأکید بر ملموس بودن توان تهاجمی و سپر دفاعی آمریکا در مقابل جاه‌طلبی‌های مسکو ترجیح می‌دهند تا همچنان روابط خود را با آمریکا گسترش دهند، برخی دیگر از کشورهای اروپایی نیز به دلیل تبعات و ترس‌های تاریخی ناشی از دو جنگ جهانی در قرن بیستم، نوعی حالت بی‌زاری و خستگی از ایفای یک نقش جهانی احساس می‌کنند.

حقیقت این است در شرایطی که فرانسه و رهبران جدید آن در تلاشند تا گرایش‌های آمریکایی کشورهای اروپایی را با هدف حفظ قدرت و جایگاه این قاره در نظام چندقطبی آینده مدیریت نمایند، خود به‌نوعی رقابت با این کشورها در نزدیکی و همراهی با آمریکا دست زده و امیدوارند به این ترتیب آمریکا از سوئی رهبری آنها را در اتحادیه اروپایی به رسمیت شناخته و هماهنگی‌های بیشتری با این کشور در خصوص مسائل جهانی با توجه به جایگاه فرانسه در شورای امنیت به عمل آورد و از سوی دیگر از این طریق مانع از آن شوند که آمریکا در راستای تعقیب سیاست یک‌جانبه‌گرایی خود کماکان در سال‌های آینده نیز نقش کشورهای اروپایی و به‌ویژه فرانسه را کم‌رنگ کند، زیرا این امر به شدت به‌موقعیت آنها لطمه خواهد زد.^(۱۵)

هروه دوشارت، وزیر خارجه اسبق و عضو فعلی کمیسیون سیاست خارجی مجلس ملی فرانسه که از سوی نیکلاسارکوزی مأمور تنظیم گزارشی در خصوص سیاست خارجی آینده کشورش شده بود، سرخوردگی‌های فرانسه و اروپا از کم‌توجهی آمریکا به دیدگاه‌های این کشورها را در سال‌های اخیر در عباراتی صریح چنین توصیف می‌کند:

«اروپا به‌هیچ‌وجه در مرکز توجه آمریکا قرار ندارد، بلکه از نظر مقامات آمریکایی، خاورمیانه و منابع نفت و گاز آن تبدیل به مرکز ثقل سیاست این کشور شده است. از دید آمریکا، اروپا تنها یک منطقه تحت نفوذ و بدون اهمیت استراتژیک خاص می‌باشد. در نتیجه احساس نیاز خاصی برای مشورت با کشورهای اروپایی و یا حتی مطلع ساختن اروپا از تصمیمات خود که آینده کشورهای غربی را تحت تأثیر قرار می‌دهد، نمی‌کند. به‌علاوه احتمال دارد آمریکا، اولویت‌های اروپا را مدنظر قرار ندهد و تصمیمات خود را برخلاف منافع اروپا اتخاذ کند (مانند اصرار آمریکا به پذیرفته شدن الحاق ترکیه به اتحادیه اروپایی) تصور اینکه اروپا بتواند بدون آنکه خود تبدیل به یک قطب قدرت گردد، نقش شریک طبیعی قدرت‌های برتر را ایفا نموده و مورد حمایت آنها قرار گیرد، کاملاً یک سراب است».^(۱۶)

سارکوزی در زمان تصدی وزارت کشور فرانسه در دوره شیراک با ابراز تأسف از اینکه رویارویی آمریکا و فرانسه در قضیه عراق تا حدی پیش رفت که کشورش تهدید به استفاده از حق و تو علیه آمریکا نمود به کرات پس از روی کار آمدن خود به‌عنوان رئیس‌جمهوری فرانسه با تمجید از فرهنگ و تمدن آمریکایی و بیان علاقه جوانان فرانسوی به این فرهنگ، خواستار دوستی و اتحاد بیش از پیش فرانسه و آمریکا شده و تأکید کرده است که دوستی میان آمریکا و فرانسه امروز بیش از دهه‌های گذشته اهمیت دارد.^(۱۷)

بیان این اظهارات و ارایه چنین استدلال‌هایی از طرف سیاستمداران جدید فرانسوی به‌وضوح نشان می‌دهد که آنان برخلاف سیاستمداران گذشته این کشور به‌هیچ‌وجه مصالح و منافع فرانسه را در درگیری و مخالفت با

امریکا نمی‌بیند و برعکس معتقدند همراهی با این کشور نه تنها هزینه‌های سیاست خارجی فرانسه را کاهش می‌دهد، بلکه امکان تأثیرگذاری بر سیاست‌های امریکا از طریق این همراهی و نیز ایفای نقش بیشتر و فعال‌تر فرانسه در موضوعات و مسائل مهم بین‌المللی را فراهم می‌کند. برخی معتقدند سیاستی که اکنون فرانسه در خصوص همراهی با امریکا در پیش گرفته در واقع مشابه نقشی است که انگلستان در سال‌های گذشته ایفا می‌کرده و در حال حاضر پس از استعفای تونی بلر از پست نخست‌وزیری و رهبری حزب کارگر در انگلستان نوعی جابجایی نقش میان فرانسه و انگلیس صورت گرفته است.^(۱۸)

سویا بحث‌های ژورنالیستی که در این زمینه صورت گرفته باید دانست که تفاوت‌های اصولی فراوانی در خصوص نحوه تعامل سیاست خارجی کشورهای فرانسه و انگلستان با امریکا وجود دارد و صرف خواست سارکوزی برای نزدیکی به امریکا منجر به چنین تبادلی نقشی نمی‌شود، مضافاً اینکه انگلستان به دلیل تحفظاتی که در اتحادیه اروپایی دارد از آزادی عمل بیشتری در خصوص همکاری با ایالات متحده امریکا برخوردار است، در حالی که فرانسه داعیه رهبری سیاسی بر اتحادیه اروپایی را دارد و این عامل مهمی در حفظ استقلال عمل نسبی فرانسه و اتحادیه اروپایی از امریکا در زمینه مسائل جهانی خواهد بود.

گرچه در حال حاضر قدرت‌های جدیدی در راستای شکل‌گیری یک نظام چندقطبی در حال ظهور هستند که این امر می‌تواند نویدبخش مبحث «چندجانبه‌گرایی» در نظام بین‌الملل و حفظ معنای واقعی جامعه بین‌المللی باشد، اما هنوز ابعاد حقوقی و بین‌المللی چنین نظامی تعریف و تدوین نشده و به‌عنوان مثال جایگاه قدرت‌های جدید در شورای امنیت مورد تأیید امریکا قرار نگرفته است. فرانسه گرچه در راستای چندجانبه‌گرایی (که از هر لحاظ به نفع اوست) با عضویت دائمی کشورهایمانند آلمان، ژاپن، هند، برزیل و یک نماینده از قاره آفریقا موافق است و حتی معتقد است که اعضای کشورهای پیشرفته صنعتی موسوم به گروه هشت باید به تدریج به گروه سیزده تبدیل شوند، در عین حال تا زمان اعمال این تغییرات که مستلزم کسب توافق امریکا و انجام هماهنگی‌های سیاسی بیشتر میان این قدرت‌های بزرگ در حال ظهور می‌باشد، ترجیح می‌دهد از سیاست موازی تقویت نقش و جایگاه اروپا به رهبری خود و همچنین ائتلاف و همکاری با امریکا در مسائل مختلف جهانی پیروی نماید.

از نظر سیاست‌مداران کنونی فرانسه بسیاری از اصول گلیستی سیاست خارجی فرانسه که ممکن است هنوز به‌صورت انتزاعی قابلیت طرح و بحث داشته باشند، دیگر قابلیت پیگیری عملی را ندارند. مع‌الوصف به دلیل تجارب تاریخی، موقعیت ژئوپلیتیک، فرهنگ سیاسی و هویت ملی فرانسویان که ناشی از جنگ‌های صد ساله (۱۳۳۷ تا ۱۴۸۵م) و تهاجمات مکرر به این کشور و اشغال فرانسه در زمان جنگ جهانی دوم می‌باشد، سایه گلیسم بر سیاست خارجی فرانسه بسیار سنگین است و اگر حتی قائل به این باشیم که بیشتر اصول گلیستی در نتیجه تحولات کنونی نظام بین‌المللی زمینه‌آفرینی ندارند، اما مفاهیمی مانند استقلال طلبی، عدم اتکا به قدرت‌های خارجی، برتری طلبی و بلندپروازی در سطح اروپایی، دفاع از نظام چندقطبی، مشارکت مؤثر و فعال در رهبری جهانی همراه با قدرت‌های بزرگ عضو شورای امنیت، ارتقای موقعیت سیاسی، اقتصادی و صنعتی فرانسه در جهان (سیاست باشکوه) جزئی از هنجارهای فکری سیاست خارجی فرانسه شده و تا امروز پیوسته به‌اشکال مختلف در دستور کار رهبران فرانسه

قرار داشته است.^(۱۹)

بعد از آنکه دوگل در سال ۱۹۶۹ از قدرت کناره گرفت، ژرژ پمپیدو در شرایطی رهبری فرانسه را بر عهده گرفت که روابط دو ابرقدرت امریکا و اتحاد جماهیرشوروی بهبود پیدا کرده بود. پمپیدو برخلاف دوگل چندان به امریکا سوءظن نداشت و بیشتر بر وحدت اروپا تأکید می‌کرد. سیاست منعطف و مسالمت‌جویانه ژرژ پمپیدو در قبال امریکا در دوره ژیسکاردستن هم دنبال شد، اما به دلیل شرایط خاص ناشی از افزایش قیمت نفت و جنگ دلار، سیاست خارجی فرانسه عمل‌گراتر شد. در عین حال این دو که از یاران حزبی دوگل بودند، تغییرات اساسی را در سیاست خارجی فرانسه به‌عمل نیاوردند. حتی فرانسوا میتران که یک سوسیالیست تمام عیار بود، خود را متأثر از دوگل می‌دانست و بیش از هر رئیس‌جمهور دیگری بر استقلال فرانسه از امریکا در امر سیاست خارجی و بازدارندگی هسته‌ای مستقل این کشور تأکید می‌نمود. شیراک نیز که خود را یک «نوگلیست» می‌خواند در موضوع نزاع اعراب و اسرائیل و همچنین جنگ نیروهای ائتلاف علیه عراق به‌روشنی اصول گلیسم را در سیاست خارجی فرانسه به‌نمایش گذاشت.^(۲۰)

همان‌طور که اشاره شد گلیسم تا حدود زیادی بر شرایط خاص ژئوپولیتیک، تاریخ و فرهنگ فرانسه مبتنی شده و گرچه سارکوزی با جسارت بسیار شعار گسست از گذشته را مطرح می‌نماید، اما او نیز نمی‌تواند خود را از این هنجارها برهاند. کافی است در این باره مروری به‌سخنرانی سال نو سارکوزی در اول ژانویه ۲۰۰۸ داشته باشیم. وی در پیام تلویزیونی خود خطاب به‌مردم فرانسه ابراز امیدواری نمود که بتواند تغییرات موردنظر خود را برای جبران عقب‌ماندگی فرانسه در سطح جهانی با موفقیت ادامه دهد.

سارکوزی در مقام ریاست جمهوری فرانسه و با همان ذهنیتی که شارل دوگل از زمان جمهوری پنجم برای دخالت روسای جمهوری این کشور در امر سیاست خارجی تعریف نموده است، سیاست باشکوه خاص خود را برای ارتقای جایگاه بین‌المللی فرانسه به این شرح برای مردم کشورش بازگو نمود:

«ما با تلاش همگانی جامعه‌ای ایجاد می‌کنیم که در آن می‌توان به‌آینده نگاهی مطمئن‌تر داشت. این وظیفه‌ای است که شما فرانسویان با انتخاب من بر عهده‌ام گذاشته‌اید. تا زمانی که فرانسه عقب‌افتادگی خود را جبران کند کار عظیمی را در پیش‌رو داریم. ملل دیگر دنیا همیشه از فرانسه خواسته‌اند تا راه را نشان دهد. این چیزی است که ما در زمان ریاست خود در اتحادیه اروپا (از اول ژوئیه ۲۰۰۸) انجام خواهیم داد. ما این کار را در اتحادیه مدیریتانه‌ای نیز انجام می‌دهیم. اهداف آتی فرانسه عدالت، احترام به‌حقوق بشر، محیط‌زیست، اخلاقی کردن سرمایه‌داری مالی و خطرپذیری است. اینها یک روزه قابل دسترسی نیستند، اما بدانید که خللی در اراده من به‌وجود نخواهد آمد».^(۲۱)

۱ - ۴ گرایش‌های فرآتلاتنتیکی و عمل‌گرایی در سیاست خارجی فرانسه

در اینجا پس از طرح ضرورت‌هایی که تجدیدنظرطلبان حاکم بر فرانسه در خصوص اصلاح سیاست خارجی این کشور برشمرده‌اند، لازم است به‌طور خلاصه برخی از اصول و اهداف سیاست خارجی جدید فرانسه مبتنی بر گرایش‌های فرآتلاتنتیکی و عمل‌گرایی را برشماریم.

اوبرودرین، وزیر امور خارجه اسبق فرانسه که در این کشور نزد همه جناح‌های سیاسی به‌درايت و کاردانی معروف می‌باشد، در گزارش بسیار مفصلي که به‌خواست سارکوزی در خصوص آینده سیاست خارجی این کشور تهیه کرده، نخست در پاسخ به این سؤال که آیا سیاست خارجی فرانسه نیازمند اصلاح می‌باشد یا خیر؟ جواب مثبت می‌دهد و ضرورت این امر را ناشی از «جهانی شدن» در دو زمینه «اقتصاد خارجی» و «سیاست خارجی» می‌داند. وی معتقد است در حال حاضر سیاستی مرکب از «درهای باز» و «محافظة کاری بسته» باید در پیش گرفته شود. وی در ادامه خواهان پیگیری اصول و راه‌کارهایی مانند تطبیق‌پذیری، اصلاحات (رفرم)، نظارت، حمایت و همبستگی نهادهای داخلی در سیاست خارجی فرانسه می‌شود.

ودرین در ادامه از دو جریان فکری رایج در فرانسه یعنی «اروپاگرایی» و «غرب‌گرایی آتلانتیستی» انتقاد نموده و می‌گوید:

«آتلانتیسم کلاسیک فرانسه نیز گرایش اصلی راست این کشور در جمهوری چهارم قبل از دوگل بود که به‌صورت اتوماتیک‌وار طرفداری و پیروی از امریکا را در دستور کار خود قرار داده بود».

وی در توضیح بیشتر غرب‌گرایی یا اوکسیدانتالیسم اضافه می‌کند:

«یک نوع تفکر افراطی در غرب وجود دارد که آن را در مقابل اسلام، روسیه و چین قرار می‌دهد. این دیدگاه مشابه عقاید محافظه‌کاران جدید امریکا و ناسیونالیسم آنهاست. این دیدگاه همچنین شبیه دیدگاه ساموئل هانتینگتون است که اعتقاد به آن بدترین نوع دفاع از منافع فرانسه خواهد بود، لذا باید فرانسه سیاست خارجی مشخصی را دنبال نماید که البته این به‌معنای دفاع از وضعیت موجود نیست»^(۲۲)

گرچه گزارش ودرین به‌پیشنهاد سارکوزی تهیه شده، اما نحوه تهیه گزارش به‌گونه‌ای است که ضمن بیان و تأیید ضرورت نوسازی سیاست خارجی فرانسه و همچنین بازنگری در اصول گلیستی آن، انتقاداتی را متوجه برخی ایده‌های افراطی خود سارکوزی و تجدیدنظرطلبانی که به‌تعبیر برخی مطبوعات فرانسه، نومحافظه‌کاران این کشور محسوب می‌شوند، می‌نماید. به‌علاوه وی سیاست‌های عمل‌گرایانه‌ای را به سارکوزی پیشنهاد می‌کند که به‌نظر می‌رسد سارکوزی بیشتر آنها را در جریان تماس‌ها و سفرهای یک سال و نیم گذشته خود به‌چین، روسیه، شمال آفریقا و کشورهای حوزه خلیج فارس و حتی در پیگیری طرح اتحاد برای مدیترانه خود در دستور کار قرار داده است.

به‌عنوان مثال سیاست خارجی سارکوزی در عین حالی که دفاع از حقوق بشر و دموکراسی را در اولویت خود قرار داده و شعار آن را می‌دهد، اما برای تحقق آنچه که سارکوزی از آن به‌عنوان یک هدف برای جبران عقب‌افتادگی فرانسه تعبیر کرده، عملاً مانعی بر سر راه گسترش روابط این کشور و کشورهای مذکور ایجاد نمی‌نماید.

به‌عنوان مثال سیاست خارجی سارکوزی در عین حالی که دفاع از حقوق بشر و دموکراسی را در اولویت خود قرار داده و شعار آن را می‌دهد، اما برای تحقق آنچه که سارکوزی از آن به‌عنوان یک هدف برای جبران عقب‌افتادگی فرانسه تعبیر کرده، عملاً مانعی بر سر راه گسترش روابط این کشور و کشورهای مذکور ایجاد نمی‌نماید.

اوبر ودرین در همین رابطه به سارکوزی توصیه می‌کند که فرانسه باید از حالتی که خود را مهد حقوق بشر

می‌داند، خارج سازد زیرا این یک سیاست غیرمفید و بدون نتیجه برای فرانسه بوده و رابطه‌اش را با برخی کشورهای مهم مانند چین، روسیه و ... تحت تأثیر قرار می‌دهد. همچنین لازم است فرانسه دیدگاه جهان‌گرایانه (یونیورسال) خود را کنار گذاشته و سیاست آفریقایی و عربی (با محوریت بازارهای اقتصادی فروش اسلحه و موضوع انرژی) را اتخاذ نماید.^(۳۳)

سارکوزی در راستای عملیاتی نمودن این توصیه‌ها تاکنون در زمینه انجام همکاری‌های صلح‌آمیز هسته‌ای (که دارای درآمدهای بسیار سرشاری برای فرانسه است) شخصاً با سفر به مصر، لیبی، مراکش، امارات متحده عربی، بحرین، قطر، عربستان با آنها قرارداد همکاری امضا نموده است.^(۳۴)

بنا به آنچه گفته شد فرانسه از یکسو با هدف کاهش هزینه‌های سیاست خارجی، ارتقای جایگاه و ایفای نقش مؤثرتر در موضوعات حساس سیاسی، اقتصادی، امنیتی بین‌المللی و منطقه‌ای راهبرد سیاست فراآتلانتیکی را اتخاذ کرده و بر همین اساس از یکسری اصول و آرمان‌های مشابه با هنجارهای سیاست خارجی امریکا پیروی می‌کند و از سوی دیگر بر اساس سیاست عمل‌گرایی (پراگماتیسم) برای عقب‌نماندن از دیگر کشورها در عصر جهانی شدن رقابت‌های شدید اقتصادی، صنعتی و به‌ویژه انرژی به‌صورت گسترده وارد داد و ستد با کشورهای ناقض حقوق بشر، طرفدار رادیکالیسم و ... از جمله در خاورمیانه شده است.

نباید تردید داشت که سارکوزی بدون تنش‌زدایی با امریکا و اسرائیل و سیاست نزدیکی به آنها امکان کسب توفیقات متعددی که در این مدت کم در عرصه سیاست خارجی برای کشورش حاصل کرده را نداشت.^(۳۵) در عین حال باید دانست که این سیاست خارجی زمانی با موفقیت کامل همراه خواهد بود که به‌صورت اصولی دچار تناقض میان فراآتلانتیک‌گرایی و عمل‌گرایی (لحاظ کردن صرف منافع فرانسه) نشود، لذا در مواردی که این تعارض بروز می‌کند به‌نظر می‌رسد فرانسه ناچار است که با یک مصلحت‌اندیشی بالاتر همچنان در کنار امریکا باقی بماند و به‌همراهی با این کشور در مناسبات بین‌المللی ادامه دهد، چنانکه در مورد سیاست‌ها و اهداف منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران و سازمان‌ها و گروه‌های مورد حمایت این کشور در خاورمیانه، فرانسه نه تنها عمل‌گرایانه برخورد نکرده بلکه جانب افراطی‌گری و اصول‌گرایی را پیشه خود ساخته است. مواضع تند فرانسه در پرونده هسته‌ای ایران و نیز تعداد بیانیه‌هایی که این کشور به‌صورت مستقل و یا در مقام ریاست اتحادیه اروپایی در موضوع نقض حقوق بشر طی ماه‌های گذشته صادر کرده، کاملاً بی‌سابقه بوده است.

۲) تبیین تئوریک تغییرات سیاست خارجی فرانسه

همان‌گونه که دیدیم تحولات سیاست خارجی فرانسه شامل دو مرحله یعنی بازنگری در مبانی سیاست خارجی گلیستی در مرحله نخست و اتخاذ سیاست فراآتلانتیکی و خطمشی عمل‌گرایی در مرحله بعد بوده است. در اینجا تلاش خواهد شد تا با مدنظر داشتن متغیرهای فرضیه ارائه شده در این نوشتار، هر دو مرحله تحولات سیاست خارجی فرانسه از لحاظ تئوریک به‌صورت بسیار مختصر تبیین گردد.

بر اساس آنچه در بیان اصول و اهداف سیاست خارجی فرانسه در دو مرحله مذکور طرح شد، می‌توان تحولات

تحولات سیاست خارجی فرانسه را بر اساس سیستم‌ها (ارزیابی ماهیت و تأثیر ساختار روابط بین‌الملل بر رفتار کشورها)، لیبرالیسم (به‌عنوان نظریه تجویزی سیاست خارجی و توجیه‌کننده جهانی‌شدن اقتصاد سرمایه‌داری)، رئالیسم (واقع‌گرایی در تحلیل تحولات نظام بین‌الملل و رفتار کشورها) و همگرایی (بررسی علل گرایش‌ها) فرآتلاتتیکی این کشور در همراهی با آمریکا و متحدان منطقه‌ای آن در حوزه خاورمیانه با توجه به تحولات بین‌المللی تبیین نمود. به‌باور برخی صاحب‌نظران هیچ‌کدام از این نظریه‌ها به‌تنهایی قادر به تبیین تحولات سیاست خارجی فرانسه نمی‌باشند.^(۲۶)

نظریه سیستم‌ها

براساس نظریه سیستم‌ها در مطالعات روابط بین‌الملل، عمدتاً این ماهیت و ساختار نظام بین‌الملل است که بر منطق و رفتار سیاست خارجی کشورها تأثیرگذار است. با فروپاشی شوروی این تغییر ساختار عوارض و تبعات خود را به‌دنبال داشته که از جمله این تبعات در نظام شبه تک‌قطبی پس از جنگ سرد، کاهش استقلال عمل کشورها در سیاست خارجی از تک‌ابردت موجود می‌باشد. با توجه به اینکه سیاست خارجی فرانسه در تمام دورانی که تحت سیطره اصول گلیسم (چه در طول جنگ سرد و چه بعد از آن) بوده سعی در حفظ استقلال عمل خود داشته، لذا طبیعی است که این تغییر ساختار نظام بین‌المللی، استقلال‌خواهی فرانسه را به‌چالش کشیده و آن را نوعی تکروری و اعتراض به شرایط حاکم نظام بین‌الملل قلمداد می‌کند.

در عمل نیز تا زمانی که ژاک شیراک به‌عنوان آخرین رئیس‌جمهور وفادار به‌اصول گلیستی بر مسند قدرت بود و شخصاً سیاست خارجی این کشور را هدایت می‌کرد، سیاست خارجی فرانسه در صدد تحقق اهدافی مانند چندجانبه‌گرایی، مخالفت با تحقق هژمونی آمریکا، تأمین آزاد انرژی، توسل به‌قواعد حقوق بین‌الملل و تأکید بر نقش نهادهای بین‌المللی به‌ویژه سازمان ملل بود.

از آنجا که داده‌های سیاست خارجی فرانسه و اقتضائات ساختار جدید نظام بین‌المللی هماهنگ نبود، لذا خروجی سیستم برای سیاست خارجی فرانسه منفی بود و افزایش چالش‌های سیاست خارجی فرانسه با هنجارها و اصول سیاست خارجی آمریکا به‌عنوان قدرت غالب نظام بین‌المللی را به‌دنبال داشت که این امر به‌هزینه‌مند شدن سیاست خارجی فرانسه و جلوگیری از افزایش نقش این کشور در صحنه بین‌المللی و از جمله در خاورمیانه منجر شد. بر همین اساس این دیدگاه نزد نسل جدید سیاست‌مداران راست‌گرای فرانسه به‌وجود آمد که چنانچه روابط سیاسی فرانسه و آمریکا بهبود یابد، بازخورد سیستم مثبت شده و جایگاه سیاست خارجی فرانسه در صحنه بین‌المللی به‌واسطه همکاری با آمریکا ارتقا خواهد یافت. بنابراین فرانسه، هزینه‌های کمتری در سیاست خارجی خود خواهد پرداخت. پس تحقق چنین هدفی مستلزم بازنگری در سیاست خارجی فرانسه و به‌ویژه اصول گلیستی آن (که منطبق با ساختار نظام دوقطبی بود) می‌باشد.^(۲۷)

نظریه لیبرالیسم

بر مبنای نظریه لیبرالیسم برای مواجهه با رویدادها و چالش‌های مهم بین‌المللی که موجبات اختلاف میان کشورها

و به‌ویژه قدرت‌های بزرگ را فراهم می‌سازد تکیه بر هنجارهای مشترک و ایفای نقش نهادهای بین‌المللی و استفاده از شیوه‌های مسالمت‌آمیز، مانع از استقرار فرهنگ تک‌گفتمانی و رفتار خشونت‌آمیز خواهد شد.^(۳۸) با بررسی سیاست خارجی فرانسه در ادوار مختلف مشخص می‌شود که فرانسه همواره با تکیه بر حقوق بین‌الملل و تقویت ایفای نقش سازمان ملل به‌ویژه شورای امنیت خواهان آن بوده که ساختارهای نظام بین‌المللی از رویه توسل به‌زور به‌استفاده از شیوه‌های دیپلماتیک و ابزارهای ترغیب و تنبیه تغییر جهت دهد.

به‌عنوان مثال فرانسه در دوره ریاست‌جمهوری شیراک و سارکوزی از حمله نظامی علیه جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان یک گزینه قطعی پرهیز نموده است و بر همین مبنا تاکنون بانی سه قطعنامه اعمال تحریم علیه جمهوری اسلامی ایران در شورای امنیت سازمان ملل در پرونده هسته‌ای شده و معتقد است که تداوم تحریم‌ها مانع جنگ شده و یا حداقل تا زمان دستیابی به یک راه‌حل صلح‌آمیز آن را به‌تعویق خواهد انداخت.

براساس نظریه لیبرالیسم در عصر حاضر دولت‌ها مثل قرون گذشته حاکم مطلق نیستند، لذا خودکفایی مفهوم ضعیفی شده و تأمین امنیت در قالب پیمان‌های بین‌المللی و به‌صورت دسته‌جمعی تحقق پیدا می‌کند. فرانسه گرچه در دوره سیاست‌های گلیستی خود‌پذیرای هژمونی آمریکا در صحنه بین‌المللی نبوده اما به‌نظر می‌رسد در حال حاضر این کشور آمادگی بیشتری برای همکاری نظامی با آمریکا و نیروهای ائتلاف در کشورهایی چون افغانستان و عراق دارد که ناشی از اولویت‌های سیاست خارجی جدید فرانسه برای تأثیرگذاری بالاتر بر روند تحولات خاورمیانه و ارتقای جایگاه بین‌المللی این کشور می‌باشد. نکته حایز اهمیت این است که گرچه این همراهی از پاره‌ای جهات هزینه‌های سیاست خارجی فرانسه را به‌دلیل همراهی با آمریکا افزایش می‌دهد، اما دستاوردهای این همراهی به‌مراتب بیشتر از مخالفت یا عدم همراهی با آمریکا در بخش‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، بین‌المللی و حتی نظامی است.

بعد دیگر تبیین سیاست خارجی فرانسه بر مبنای نظریه لیبرالیسم، جهت‌گیری‌های سیاسی و اقتصادی جدید این کشور در راستای جهانی شدن اقتصاد سرمایه‌داری است. به‌نظر می‌رسد همان‌گونه که صاحب‌نظران و منتقدان سیاست‌های داخلی و خارجی سارکوزی ابراز داشته‌اند وی تلاش خواهد نمود که با عبور از سنت‌های سوسیالیستی و لیبرالیسم هدایت شده در فرانسه به‌روند پیوستن این کشور به اقتصاد آزاد و سرمایه‌داری در دو حوزه سیاست داخلی و خارجی تسریع بخشد که همین امر موجبات برانگیخته شدن مخالفت‌های داخلی با او طی ماه‌های گذشته در سطوح مختلف سندیکایی، حزبی و دانشجویی را فراهم نموده تا حدی که مخالفین او را به اولترا لیبرالیست توصیف نموده‌اند.

نظریه رئالیسم

نظریه رئالیسم نیز به‌عنوان یک رویکرد تتوریک مهم و قدیمی بین‌المللی بر افزایش و حفظ قدرت ملی کشورها چون یک سیاست منطقی تکیه می‌نماید. همچنین این نظریه کشورها را به‌تعديل نگاه آرمان‌گرایانه مبتنی بر تلاش برای تغییر ساختار نظام بین‌الملل فراخوانده و بر استفاده از فرصت‌های موجود به‌ویژه در قالب همکاری

تأکید دارد.^(۲۹) آنچه در سیاست‌های گلیستی فرانسه به‌عنوان یک آرمان اساسی و هدف بلندمدت مورد توجه قرار داشت، ایجاد یک ساختار چندقطبی و روند چندجانبه‌گرایی بر محوریت سازمان ملل و مقررات حقوق بین‌الملل بود و تز ایجاد قدرت سوم و سپس سیاست مستقل مبتنی بر کسب پرستیژ و مخالفت با وضع موجود در همین راستا پیگیری می‌شد.

ساختار توزیع قدرت در نظام دوقطبی متصلب دوران جنگ سرد فضای مانور برای کشورهایمانند فرانسه را با توجه به‌روحیه استقلال‌خواهی آنها محدود کرده بود و فرانسه نتوانست به‌دلیل ضعف قدرت نظامی و اقتصادی خود نقش مهمی را در صحنه بین‌المللی ایفا کند.

همچنان‌که پیشتر اشاره شد بعد از فروپاشی شوروی، این کشور تلاش نمود به‌رغم برتری امریکا در صحنه بین‌المللی از فضای اولیه چندجانبه استفاده نموده و به‌تلاش برای افزایش قدرت و توانایی‌های خود در صحنه بین‌المللی و افزایش نقش این کشور مبادرت نماید و در کنار این، سیاست حفظ پرستیژ و کسب اعتبار مبتنی بر استقلال‌خواهی و مخالفت با یک‌جانبه‌گرایی و هژمون امریکا را نیز پیگیری کند که این امر تناقضی را در سیاست خارجی فرانسه ایجاد کرد که با مخالفت فرانسه با حمله امریکا به‌عراق این تناقض به‌اوج خود رسید.

در حقیقت فرانسه به‌شکل تعجب‌برانگیزی تلاش می‌نمود تا از طریق پیگیری سیاست کسب اعتبار و انجام فعالیت در سطح سازمان‌های بین‌المللی در جهان تک‌قطبی و نابرابر از لحاظ فرصت‌ها، به‌افزایش قدرت و محبوبیت خود بپردازد که این امر به‌دلیل مواجهه با منافع امریکا به‌ناکامی در تأمین اهداف و توقف در پیشبرد سیاست افزایش قدرت و ارتقای جایگاه فرانسه در صحنه بین‌المللی منجر گردید و هزینه‌های سیاست خارجی فرانسه را به‌حدی بالا برد که جانشینان شیراک سیاست همراهی با امریکا و عمل‌گرایی بر مبنای پذیرش موجود را جانشین سیاست کسب پرستیژ نمودند و تلاش کردند تا از این طریق به‌تأثیرگذاری بیشتر بر سیاست خارجی امریکا که به‌معنای ایفای نقش بیشتر آنها در صحنه بین‌المللی است، دست یافته و در عین حال به‌اهداف مربوط به‌افزایش قدرت ملی و کسب دستاوردهای بیشتر در سیاست خارجی و نیز کاهش هزینه‌های آن نایل آیند. همکاری و همراهی امریکا و فرانسه در موضوع عراق، پرونده هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران، افغانستان و تا حدودی لبنان نمونه‌های مشخصی از اتخاذ سیاست رئالیستی فرانسه در حوزه خاورمیانه در دوران زمامداری سارکوزی بوده است.

نظریه همگرایی (با رویکرد نوکارکردگرایی)

بخش دیگری از روند بازسازی و اصلاح سیاست خارجی فرانسه مربوط به‌همگرایی این کشور با امریکا در قالب گرایشات فرآتلاتتیکی می‌باشد. گرایشات فرآتلاتتیکی فرانسه را می‌توان بر اساس قرائت نوکارکردگرایی از تئوری همگرایی تبیین نمود، گرچه اغلب تئوری همگرایی را در مورد همکاری‌های منطقه‌ای و دادن اختیارات به‌سازمان‌های فراملی به‌کار می‌گیرند، اما در اینجا ما با استفاده از این تئوری، روند جهانی‌شدن سیاست خارجی کشورها و همراهی آنها با تک‌ابرقدرت نظام بین‌المللی را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

فرآتلاتتیکی‌گرایی نوعی همگرایی سیاسی بین‌المللی است که بر مبنای آن یک فرآیند هماهنگی میان

کشورهای دو سوی آتلانتیک در موضوعات بین‌المللی، مسائل منطقه‌ای و در عرصه سازمان‌های بین‌المللی شکل می‌گیرد. بر این اساس در نتیجه همگرایی فرانسه با امریکا به تدریج روند هماهنگی در منافع، مصالحه در مورد اختلافات و کسب امتیازات و عواید متقابل ناشی از تعاملات و همکاری میان آنها در سطوح مختلف تکمیل می‌گردد.^(۳۰) چنین روندی محصول تغییر رفتار سیاست خارجی فرانسه بر مبنای تحلیل سیاست مداران این کشور از شرایط بین‌المللی است.

همواره به دنبال همگرایی، ساختار جدید فکری و سازمانی بر مبنای همبستگی میان کشورها ظهور پیدا می‌کند، اما در کنار همبستگی، رقابت و اختلاف بر سر منافع ملی و یا موضوعات بین‌المللی نیز وجود دارد. چنانکه به عنوان مثال در کنار همکاری‌های فرانسه و امریکا در سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)، مسائل خاورمیانه، مبارزه با تروریسم، سلاح‌های کشتار جمعی و حقوق بشر در شکل دوجانبه و یا در سطح سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی شاهد آن هستیم که فرانسه در صدد تقویت فرآیند جهان چندقطبی، گسترش گروه سازمان کشورهای صنعتی، افزایش اعضای دائم شورای امنیت سازمان ملل و اصلاح ساختار آن و ... می‌باشد که لزوماً در این موارد دیدگاه مشابهی با امریکا ندارد.

سیاست همگرایی از سوی کشورها زمانی اتخاذ می‌شود که آنها پیش‌بینی کنند از این راه قادر به دریافت امتیازات، کسب فرصت‌ها و دفع تهدیدات از خود هستند.^(۳۱) در همین راستا چنانکه پیشتر گفتیم فرانسه امیدوار است همانند مسیری که انگلیس در چند دهه قبل در پیش گرفته بود به واسطه همراهی با امریکا به افزایش نقش بین‌المللی و منطقه‌ای و کاهش هزینه‌های سیاست خارجی خود پردازد، اما انتخاب چنین سیاستی فراتر از خواست فرانسه تابعی از تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی است که این کشور را تشویق به برگزیدن چنین مسیری نموده است چنان‌که در همین رابطه پیش از این به برخی از این تحولات چون فرآیند جهانی شدن و ... اشاره شد، لذا می‌توان گفت همگرایی فرانسه با امریکا هم از روی رغبت و هم از سر اجبار بوده است.

همگرایی امریکا و فرانسه همزمان به معنای همسویی در منافع و ارزش‌هاست. همین امر باعث می‌شود تا مواضع و رفتارهای سیاست خارجی دو کشور در مواردی که ارزش‌ها و منافع آنها اقتضا می‌نماید یکسان و یا نزدیک به هم باشد. گرایش‌های فرآتلانتیکی فرانسه در حالی است که این کشور خود یکی از پایه‌گذاران اصلی همگرایی اروپایی بوده و همواره تلاش نموده است تا از منافع و امنیت قاره اروپا در جهان به شکل مستقل از امریکا یا هر قدرت دیگری پشتیبانی نماید و بر تقویت توانایی‌های اروپا پافشاری کند، اما واقعیت این است که با ایجاد نظام تک‌قطبی و رقابت میان امریکا و کشورهای برتر اروپایی بر سر جذب کشورهای سابق اروپای شرقی و ملاً گسترش نهادها و سازمان‌هایی چون اتحادیه اروپایی و ناتو، اختلافات میان اعضای قدیمی و جدید اروپایی بر سر مواردی چون بحران‌های بین‌المللی، امنیت اروپایی، قانون اساسی اروپا و ... افزایش یافته و به همین دلیل سارکوزی در صدد برآمده تا فرانسه را از درگیر شدن هرچه بیشتر در بحران‌های داخلی اروپا دور ساخته و از طریق همراهی با امریکا منافع ملی خود را هم در این قاره و هم در سطح بین‌المللی در اولویت قرار دهد.

سیاست خارجی گلیستی فرانسه در کنار تمرکز بر منافع ملی بر وحدت اروپایی هم تأکید می‌کرد و گرچه در

فضای دوقطبی نظام بین‌المللی این کشور در اردوگاه غرب به‌رهبری امریکا قرار داشت، اما مجموعه شرایط ملی و بین‌المللی فرانسه موجب نشده بود تا این کشور در مسیر همگرایی آشکار با مواضع ایالات‌متحده امریکا قرار گیرد، بلکه به‌صورت برعکس فرانسه سیاست واگرایی کنترل‌شده‌ای را در پیش گرفته بود. فرانسه در داخل به‌سنت‌های قوی سوسیالیستی پایبند بود و در صحنه بین‌المللی در صدد ایجاد نیروی سوم بود و تلاش می‌کرد تا از طریق همگرایی داخل اروپایی، کشورهای اروپای غربی را از شرّ نظام دوقطبی خلاص کند نه اینکه آنها را تابعی از سیاست‌های ایالات‌متحده نماید.

نظریه‌پردازان نوکارکردگرا معتقدند، آنچه همگرایی را به‌پیش می‌برد خواست و تلاش نخبگانی است که به‌دلایل عمل‌گرایانه رو به‌سوی همگرایی می‌آورند، زیرا بر این باورند که از طریق همسویی با نخبگان همفکر خود در سطح بین‌المللی، می‌توانند منافع و قدرت خود را در یک محیط همگرایی وسیع‌تر ارتقا بخشند.^(۳۳)

در اینجا نخبگان سیاسی به‌تدریج به‌تعاریف هماهنگ‌تری از مسائل منطقه‌ای و بین‌المللی می‌رسند لذا نقش افراد در دیپلماسی و مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها اهمیت زیادی می‌یابد، چنانکه به‌قدرت رسیدن سارکوزی و همسویی فکری او با نومحافظه‌کارانی چون جورج بوش عامل مهمی در نزدیکی و همگرایی فرانسه و ایالات‌متحده امریکا بوده است و بر همین مبنا تغییراتی که در بافت نخبگان سیاسی امریکا در آینده رخ خواهد داد و اصلاحاتی که سارکوزی و هیئت حاکمه فرانسه در این ارتباط می‌بایست جهت هماهنگ‌سازی مواضع خود با تغییرات مذکور انجام دهند نیز از اهمیت زیادی برخوردار خواهد بود.

در هر حال سیاست خارجی دوران گذار کنونی فرانسه بیشتر مبتنی بر یک سیاست نخبگی است تا نهادینه و مبتنی بر اجماع بر سر اهداف، اصول و منافع است و لذا نقش نخبگان و شخص سارکوزی در هدایت آن بسیار پررنگ می‌باشد.

۳) سیاست‌های خاورمیانه‌ای فرانسه از دوگل تا سارکوزی

۳-۱ تغییر اولویت‌ها و روش‌های سیاست خارجی فرانسه در خاورمیانه

خاورمیانه از دیدگاه فرانسوی‌ها پیش از آنکه یک بیان جغرافیایی باشد یک محدوده سیاسی و فرهنگی است که از لحاظ سیاسی و فرهنگی به‌دو بخش عربی و غیرعربی تقسیم می‌شود. کمر بند شمالی یا بخش غیرعربی شامل کشورهای ایران، ترکیه و افغانستان می‌باشد و بخش عربی از دو منطقه هلال خصیب و بحر احمر در دریای سرخ تشکیل یافته که از ویژگی‌های کمر بند شمالی برخوردار نیستند.^(۳۴)

در یک تقسیم‌بندی دیگر، خاورمیانه نزد فرانسوی‌ها به‌دو بخش شرقی و غربی تقسیم می‌شود. بخش غربی شامل دول حاشیه جنوبی دریای مدیترانه و شمال آفریقا است و بخش شرقی آن شامل کشورهای حاشیه جنوب غربی مدیترانه و حاشیه دریای سرخ تا خلیج فارس می‌باشد. اهمیت استراتژیکی خلیج فارس به‌طور اخص و خاورمیانه به‌طور اعم از اهمیت استراتژیکی مدیترانه در نزد فرانسوی‌ها قابل تفکیک نیست و بر همین اساس نوعی انسجام در سیاست‌های مدیترانه‌ای و خاورمیانه‌ای آنها وجود دارد.

اهمیت خاورمیانه برای فرانسه از دوره دوگل تاکنون در چارچوب مسائل امنیت ملی این کشور یعنی دسترسی به منابع نفت، کنترل و تضمین انتقال انرژی به غرب، تأمین رشد و توسعه اقتصادی از طریق نفوذ در بازارهای اقتصادی و تسلیحاتی منطقه و بهره‌برداری از موقعیت استراتژیکی این منطقه در جهت تثبیت موقعیت و جایگاه فرانسه در صحنه بین‌المللی و اروپا قابل تفسیر و ارزیابی بوده است. در کنار ضرورت‌های ژئوپلیتیکی، انرژی، اقتصادی و سیاسی که ارزش آنها به مراتب بیشتر از گذشته شده، باید به اهمیت مسائل کنونی خاورمیانه اشاره کرد که به طور مستقیم یا غیرمستقیم منافع، جایگاه و نقش فرانسه را تحت تأثیر قرار می‌دهد.^(۳۶)

همان‌طور که پیشتر در بحث استراتژی‌ها و نیز اهداف سیاست خارجی فرانسه بیان شد، در چارچوب ایدئولوژی ملی سیاست خارجی فرانسه (گلیسم) دو سنت همواره در یکدیگر آمیخته شده‌اند که این دو سنت از هم غیرقابل تفکیک هستند. این دو سنت یکی حفظ و ارتقای پرستیژ ملی فرانسه و دیگری تأمین و ارتقای منافع اقتصادی این کشور بوده است. بر همین اساس کشتی که برای کسب منافع اقتصادی وجود دارد به نوبه خود با حفظ و ارتقای پرستیژ موقعیت و استقلال بین‌المللی فرانسه توجیه می‌گردد.^(۳۷)

فرانسه پس از جنگ جهانی دوم در جستجوی یک نقش جهانی و ارایه الگویی نوین در سیستم بین‌المللی بود که ثبات بیشتری داشته و ساختار نظام بین‌المللی را متحول سازد. از نظر فرانسه این هدف از طریق ایجاد نیروی سوم یعنی اروپای متحد که از آتلانتیک تا اورال گسترده شده و حوزه عمل آن می‌توانست در خاورمیانه و آفریقا هم باشد، امکان‌پذیر بود. در کنار اینها علاقه کشورهای منطقه خاورمیانه و خلیج فارس به متنوع کردن روابط خود با کشورهای غربی، باعث گردید تا به گونه‌ای زمینه‌های تحقق اهداف و آرمان‌های فرانسه در نتیجه این خواست کشورهای منطقه، بیشتر فراهم گردد.

مجموعه این عوامل و شرایط موجب شد تا فرانسه با امریکا دچار اختلاف شود و این اختلافات از زمان دوگل تا شیراک در موضوعاتی مانند حل بحران الجزایر، کانال سوئز، خروج از ناتو، ... و مخالفت با حمله امریکا و ائتلاف بین‌المللی به عراق خود را نشان داد.

ژاک شیراک تلاش نمود تا به عنوان یک سیاستمدار گلیست، اصول گلیستی سیاست خارجی فرانسه را در دوره یک‌جانبه‌گرایی امریکا و در مخالفت با سیاست‌ها و اقدامات این کشور در خاورمیانه احیا نماید، اما به دلایل متعددی که پیش از این گفته شد نتیجه اقدامات او به شکل‌گیری طیف قابل توجهی از تجدیدنظرطلبان در میان راست‌های این کشور و فاصله‌گیری آنها از تفسیرهای سنتی سیاست خارجی فرانسه بر مبنای گلیسم منجر شد.^(۳۸)

ضرورت حضور و ایفای نقش مؤثرتر فرانسه در خاورمیانه با توجه به نیازها و منافع این کشور در بخش‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، امنیتی و به‌ویژه انرژی یکی از مهمترین عوامل بازنگری در سیاست منطقه‌ای و دیپلماسی خاورمیانه‌ای فرانسه در مقطع کنونی می‌باشد که توأم با گرایش‌اتلانتیکی این کشور بوده است. در اینجا روش‌ها و اولویت‌ها تغییر پیدا کرده و فرانسه سیاست نزدیکی بیشتر با اسرائیل که متحد مهم منطقه‌ای امریکا در خاورمیانه و مدیترانه می‌باشد را در پیش گرفته است.

بر همین اساس تمام تلاش فرانسه بر آن قرار گرفته است تا در شرایطی که امریکا سیطره خود را بر منابع نفتی

منطقه و نقاط حساس و استراتژیک آن کاملاً گسترانده، در تماس نزدیک با امریکا و اسرائیل و کشورهای متحد امریکا در منطقه تحولات و مسائل منطقه را پیگیری و اهداف و منافع خود را تعقیب نماید.^(۳۹)

۳-۲ شکل‌گیری سیاست‌های مستقل خاورمیانه‌ای فرانسه براساس واگرایی از امریکا و اسرائیل

سیاست خاورمیانه‌ای فرانسه در اصل توسط شارل دوگل بعد از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل پایه‌گذاری شد. گرچه پیش از این با خاتمه جنگ الجزایر در سال ۱۹۶۲ و پایان دوران استعمار فرانسه، موضوع اختلافات فرانسه و اعراب تقریباً از بین رفته بود و از این زمان به بعد دوگل در صدد بود که یک تجدیدنظر اساسی در سیاست‌های خاورمیانه‌ای و عربی خود کرده و سیاست‌های منطقه‌ای خود را تقویت نماید.^(۴۰)

دوگل در سال ۱۹۶۷ شکل‌دهی به سیاست خاورمیانه‌ای خود را با برخی تحرکات دیپلماتیک و بیانیه‌های سیاسی شروع نمود. وی در واکنش به جنگ ژوئن ۱۹۶۷ در شرایطی که هیچ دولت عربی در میان مشتریان صنایع تسلیحاتی فرانسوی حضور نداشت، اعلام نمود که به توقف ارسال سلاح به طرفین جنگ خواهد پرداخت که این امر دقیقاً به معنای تحریم تسلیحاتی اسرائیل بود که شدیداً به صنایع نظامی فرانسه وابستگی داشت. وی همچنین در یکی از بیانیه‌های سیاسی خود یهودیان را به انسان‌هایی متکبر و سلطه‌گر توصیف نمود.^(۴۱)

دوگل با نوعی بازی دوگانه از سویی اعراب را به خاطر تهدیداتشان علیه موجودیت اسرائیل محکوم کرد و از طرف دیگر رفتار اسرائیل را به خاطر شروع جنگ تقبیح نمود و اعلام کرد که فرانسه تغییرات ناشی از جنگ را نمی‌پذیرد و لذا خواستار عقب‌نشینی اسرائیل شد. وی در توجیه این سیاست خود برای مخالفین داخلی‌اش به نیازهای نفتی و انرژی فرانسه متوسل شد. از آنجا که دوگل معتقد بود همواره اقتصاد و سیاست خارجی را باید با هم پیش برد با توجه به وجود منابع عظیم انرژی در جهان عرب، اتخاذ بی‌طرفی در منازعه اعراب و اسرائیل را کاملاً درست می‌دانست. استراتژی شارل دوگل در این زمینه بر سه محور استوار بود:

اول، تأمین نیازهای نفتی فرانسه و تضمین آن؛

دوم، تلاش برای ارتقای موقعیت فرانسه در ردیف دول دارای تکنولوژی بزرگ و پیشرفته در زمینه استخراج و فرآوری محصولات نفتی؛

سوم تداوم استقلال از کارتل‌های نفتی.^(۴۲)

به‌علاوه در آن زمان بازار کالای کشورهای عربی در حدود صد میلیون نفر جمعیت داشت در حالی که بازار اسرائیل حداکثر سه میلیون نفر بود. در کنار اینها موضوع مهم فروش تسلیحات به کشورهای عربی با توجه به درآمدهای نفتی آنان نیز مطرح بود و لذا گسترش روابط با اعراب به نفع فرانسه بود.

فرانسه همچنین نوعی نگرانی مخفی نسبت به نیات امریکا و انگلستان در خاورمیانه و تضعیف نقش این کشور در منطقه داشت و معتقد بود این دو قدرت همواره در تلاش بوده‌اند تا دستیابی فرانسه به منابع انرژی منطقه را محدود ساخته و خود کنترل این منابع حیاتی توسعه و پیشرفت صنعتی را در انحصار داشته باشند. با آنکه فرانسه علناً شاهد گسترش سلطه امریکا در سطح جهانی بود، اما هیچ‌گاه تلاش نکرد تا برخلاف انگلستان مواضع خود را

به این کشور نزدیک ساخته و از منافع این نزدیکی برخوردار گردد. فرانسوی‌ها عقب‌نشینی تحقیرآمیز خود از هند و چین و کانال سوئز در سال ۱۹۵۶ را ناشی از عملکرد و فشار امریکا می‌دانستند و به شدت از این کشور عصبانی بودند. از آنجا که دوگل با تفوق امریکا بر نظام بین‌المللی مخالفت داشت معتقد بود در مقاطعی همراهی فرانسه و اتحاد جماهیر شوروی به نفع این کشور بوده و موجب خواهد شد تا فرانسه سیاست‌های منطقه‌ای خود را قوی‌تر به پیش ببرد.^(۴۳)

مجموعه این عوامل یعنی بهبود رفتار فرانسه نسبت به اعراب و نیز انتخاب مشی انتقادی نسبت به سیاست‌های امریکا و اسرائیل باعث گردید تا فرانسه در میان کشورهای اروپایی بهترین روابط را با اعراب داشته باشد. از زمان دوگل دیدگاهی در فرانسه وجود داشته که این کشور باید در سطح اروپا به‌وزنه‌ای در برابر آلمان و در دوسوی آتلانتیک به‌وزنه‌ای در برابر اتحاد امریکایی - انگلیسی تبدیل شود که البته این سیاست تنها با انتخاب رویکرد مدیترانه‌ای یعنی گسترش روابط ویژه با دولت‌های عربی شمال آفریقا از یکسو و دیگر کشورهای خاورمیانه و به‌ویژه خلیج فارس از سوی دیگر شکل می‌گرفت.

خاورمیانه و مدیترانه که فرانسه در آنها از نفوذ و نقش دیرینه‌ای برخوردار بود، به‌عنوان عرصه‌ای برای تحقق اهداف سیاسی این کشور همچون ایجاد یک قدرت سوم و نیز حفظ موقعیت فرانسه در سطح منطقه‌ای و جهان و همچنین اهداف و انگیزه‌های اقتصادی این کشور مانند تأمین موادخام به‌ویژه سوخت، فرصت‌های سرمایه‌گذاری، حضور در بازارهای منطقه و فروش کالا، فروش و انتقال تکنولوژی، تولیدات شیمیایی و کشاورزی، خودروسازی و تسلیحات انتخاب گردید، به‌گونه‌ای که فرانسه به‌شریک اول و یا دوم تجاری و بازرگانی بسیاری از کشورهای حوزه شمال آفریقا و خاورمیانه تبدیل شد. گسترش منافع اقتصادی فرانسه در منطقه باعث گردید تا این کشور نسبت به تأمین ثبات سیاسی و امنیت خاورمیانه و شمال آفریقا مخصوصاً در حوزه انتقال انرژی و بازرگانی با حساسیت ویژه‌ای برخورد نماید.

فرانسه تلاش بسیاری را به‌خرج داد تا با توجه به نزدیکی جغرافیایی اروپا و خاورمیانه و نیز اهمیت منابع انرژی در منطقه، کشورهای اروپایی را به‌ایفای نقش مؤثرتر در حل و فصل نزاع‌های خاورمیانه و حفظ و تقویت توازن در منازعه اعراب و اسرائیل ترغیب نماید، اما هزینه‌های مخالفت با اسرائیل با توجه به حمایت بی‌دریغ امریکا از این کشور و وجود تفرقه و سیاست‌های متفاوت و گاه متضاد میان کشورهای اروپایی مانع از ایفای نقش مؤثر اروپا با هدایت فرانسه در خاورمیانه گردید.

۳ - ۳ ادوار مختلف سیاست‌های خاورمیانه‌ای فرانسه

به‌طور کلی از زمان شکل‌گیری سیاست‌های خاورمیانه‌ای فرانسه تاکنون سه دوره مشخص در این سیاست‌ها را می‌توان از هم تفکیک نمود:

۱- از زمان شکل‌گیری این سیاست‌ها تا پایان دوره جنگ سرد (۱۹۶۷-۱۹۹۰)؛

۲- از فروپاشی نظام دوقطبی تا مرحله تجدیدنظر در سیاست‌های سنتی خاورمیانه‌ای (۱۹۹۱ تا ۲۰۰۷)؛

۳- از زمان شکل‌گیری سیاست‌های فرآتلاتتیکی و دیپلماسی خاورمیانه‌ای جدید فرانسه به بعد (۲۰۰۷- تاکنون). در مورد مشخصات دوره‌های اول و دوم که از زمان ریاست‌جمهوری شارل دوگل تا ریاست‌جمهوری ژاک شیراک به طول انجامیده، اصول کلی سیاست‌های گلیستی فرانسه توسط رؤسای جمهوری وقت این کشور یعنی ژرژ پمپیدو، والرئ ژیسکاردستن، فرانسوا میتران و ژاک شیراک به شیوه‌های مختلف اعمال می‌شده و بسته به مواضع حزبی آنان اولویت‌ها و حساسیت‌های سیاست‌ خارجی فرانسه در چارچوب گلیسم تغییر می‌کرده است، به عنوان نمونه در دوران حاکمیت سوسیالیست‌هایی چون میتران، این کشور سیاست‌های انتقادی تری نسبت به وضعیت حقوق بشر در کشورهای خاورمیانه در پیش گرفته و همسویی فرانسه و آمریکا در حمایت از اسرائیل بیشتر بوده است. با روی کار آمدن ژاک شیراک، رئیس‌جمهور راست‌گرای فرانسه در سال ۱۹۹۵ که به دلیل تغییرات نظام بین‌المللی یعنی فروپاشی شوروی، اولویت‌های اقتصاد خصوصی در این دوره بیشتر شده بود وی سعی نمود تا در خلأ رقابت‌های ایدئولوژیکی و سیاسی پیشین، ضمن مبارزه با سیاست هژمونی‌طلبی و اقدامات یک‌جانبه آمریکا با دفاع از سیستم چندقطبی بین‌المللی حضور اقتصادی فرانسه را در بازارهای منطقه‌ای به‌ویژه در خاورمیانه و شمال آفریقا تقویت کرده و از نقطه‌نظر امنیتی نیز بر جریان آزاد و مداوم انرژی تأکید کند.

در این ایام در شرایطی که آمریکا به صورت بی‌سابقه به حمایت از اسرائیل برخاسته بود، شیراک تلاش نمود تا بر مبنای سیاست‌های گلیستی، موازنه جدیدی را میان اعراب و اسرائیل در خاورمیانه برقرار نماید و از این طریق نقش حاشیه‌ای کشورش را به تأثیرگذاری و انجام تحرکات بیشتر در تحولات منطقه‌ای تغییر دهد، اما به زودی با مخالفت آمریکا و اسرائیل مواجه گردید و کشورهای منطقه نیز در وضعیت نظام تک‌قطبی و کاهش علقه‌های پان‌عربیستی خود به این نتیجه رسیدند که باید بیشتر از سیاست‌های آمریکا به عنوان مهمترین بازیگر فعال منطقه‌ای و بین‌المللی جهت پیشبرد اهداف خود حمایت به عمل آورند.

در حالی که از زمان طرح صلح اسلو، اتحادیه اروپایی به عنوان یکی از اعضای کمیته چهارجانبه نقشه راه مطرح شده بود، این اتحادیه (که فرانسه هم یک عضو مؤثر آن بود) بیشتر از آنکه یک نقش سیاسی مؤثر در مسائل خاورمیانه ایفا کند، به یک حامی مالی و لجستیکی فلسطینیان تبدیل شده بود و به همین ترتیب فرانسه دوره شیراک هم نتوانست با استفاده از وزنه سیاسی اتحادیه اروپایی، اسرائیل را ملزم به رعایت طرح‌های صلح بین‌المللی نماید. از آنجا که تبعات نزاع اسرائیلی - فلسطینی بر کل تحولات سیاسی و امنیتی خاورمیانه تأثیرگذار می‌باشد، لذا ناکامی فرانسه در این بخش به حاشیه‌ای شدن نقش این کشور و حتی اتحادیه اروپایی در مسائل خاورمیانه منجر گردید زیرا اعضای اتحادیه اروپایی با وقوف به‌آشنایی و سابقه حضور فرانسه در منطقه همواره مواضع سیاسی خود را در قبال مسائل خاورمیانه بر اساس توصیه‌های فرانسه تنظیم می‌نمودند.

هرچند به دلیل مخالفت فرانسه با حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ و در نتیجه تیره شدن روابط دو کشور، فرانسه در اواخر دوره دوم ریاست‌جمهوری شیراک تلاش کرد تا برای کنترل هزینه‌ها و تبعات جدی این مخالفت از طریق احیای اشتراکات نسبی فرآتلاتتیکی خود با آمریکا، اندکی از لحن تند و مواضع انتقادی خویش نسبت به اسرائیل کاسته و روابط خود با اسرائیل را از طریق مبارزه قاطعانه با یهودستیزی در داخل فرانسه بهبود بخشد،

اما به‌طور کلی مواضع این کشور در حمایت از برپایی کشور فلسطینی به‌پایتختی بیت‌المقدس، بازگشت آوارگان فلسطینی، طرفداری از احیای هرچه سریع‌تر روند صلح خاورمیانه و حل همه‌جانبه مشکل اعراب و اسرائیل، مخالفت با ادامه شهرک‌سازی‌ها توسط اسرائیل و محکوم نمودن تهاجمات این کشور به شهروندان غیرنظامی فلسطینی، برای اسرائیل تحت ریاست احزاب افراطی مانند لیکود و افرادی همچون آریل شارون، کماکان ناخوشایند بود.

۳-۴ ناکارآمدی سیاست‌های گلیستی فرانسه در خاورمیانه

همان‌گونه که پیش از این اشاره شد در پی تحولات نظام بین‌المللی و استقرار نظام تک‌قطبی، یک‌جانبه‌گرایی امریکا، روند جهانی‌شدن، روی آوردن فرانسه به سیاست پرستیژ و اصرار بر استقلال مواضع و مخالفت یا تحفظ نسبت به سیاست‌های امریکا در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای بخصوص در خاورمیانه که نهایتاً منجر به مخالفت امریکا و اسرائیل با ایفای نقش فرانسه در این منطقه گردید، ژاک شیراک، رئیس‌جمهور این کشور تلاش نمود تا در رقابت با امریکا در خاورمیانه، خلیج فارس و شمال آفریقا از طریق تقویت تماس‌های شخصی با رهبران کشورهای منطقه، عمل‌گرایی و چشم‌پوشی نسبت به برخی از اصول سیاسی و ایدئولوژیک فرانسه مانند حراست از رعایت حقوق بشر در سطح بین‌المللی، روابط کشورش را در بالاترین سطح با سران کشورهای خاورمیانه حفظ کرده و ارتقا دهد.

گرچه وی به‌نام گلیسم با سیاست‌های امریکا و اسرائیل مخالفت می‌کرد، اما از این طریق تلاش می‌نمود تا با اصول‌گرا نشان دادن خود در اصل به‌رقابت با آنها در منافع اقتصادی و سیاسی بپردازد. در واقع او نیز همان سنت‌های دوگانه فرانسه یعنی حفظ پرستیژ و منافع را به‌شیوه سلف خود به‌کار می‌گرفت، اما واقعیت امر این بود که عمق تحولات بین‌المللی به‌حدی بود که این تلاش‌ها نمی‌توانست ناکارآمدی بیش و روش گلیستی مورد استفاده او را پوشش دهد. این منتقدین که هم‌زمان از جناح تجدیدنظرطلب حزب حاکم و حزب رقیب بودند ناکارآمدی‌ها و ایرادات وارد بر دیپلماسی خاورمیانه‌ای فرانسه را در جنبه‌ها و جهات مختلف و متنوعی می‌دیدند.

هم‌زیستی فرانسه با دیکتاتورهای عرب منطقه و بی‌توجهی به‌جهت دموکراتیک و رعایت حقوق بشر در این کشورها و توجه صرف به‌افزایش نفوذ سیاسی و مبادلات اقتصادی و تجاری با آنها، عدم صراحت و قاطعیت لازم در سیاست خارجی فرانسه برای ترغیب کشورهای منطقه به‌مبارزه با تروریسم، غیره نهادینه بودن و عدم تأثیرگذاری مناسب سیاست‌های فرانسه در تحولات منطقه و در مقابل نفوذ گسترده و تمام‌کننده سیاست خارجی امریکا در مسائل حساس و حیاتی خاورمیانه و عدم توجه کافی فرانسه به‌پیگیری سیاست‌های عدم اشاعه و توقف سلاح‌های کشتار جمعی و رقابت‌های تسلیحاتی در خاورمیانه از طریق حمایت از سیستم‌های امنیت جمعی و منطقه‌ای از جمله مهم‌ترین ایرادات اصولی به‌سیاست خاورمیانه‌ای شیراک محسوب شده است.

فقدان سیاست مشخصی در خصوص حمایت و همکاری فرانسه با نیروهای دموکرات و میانه‌رو منطقه در جهت حمایت از گسترش آزادی‌های درون‌زا و نفی خشونت و رادیکالیسم در خاورمیانه، ناتوانی در امر هدایت و مدیریت نزاع اسرائیلی - فلسطینی از طریق خارج ساختن این بحران پیچیده و چندجانبه (نژادی، مذهبی، ارضی، امنیتی،

سیاسی و ایدئولوژیک که کشورهای گوناگونی در خاورمیانه با اهداف مختلف و متضاد در آن ایفای نقش می‌نمایند) به یک موضوع ساده‌تر شده مدیترانه‌ای جهت دستیابی سریع‌تر به یک راه‌حل با توجه به نفوذ بیشتر فرانسه در مدیترانه، ناتوانی در ارائه تصویر صحیحی از سیاست‌های منطقه‌ای فرانسه نزد افکار عمومی جهان اسلام و عرب و نیز بهبودیان اسرائیل (به‌گونه‌ای که اعراب به پیگیری این سیاست‌ها امیدواری غیرمعقول داشته و اسرائیلی‌ها به آنها سوءظن کنترل نشده‌ای پیدا کرده بودند) از جمله مهم‌ترین موارد ناکارآمدی‌های سیاست خاورمیانه‌ای فرانسه محسوب شده است.

در کنار اینها منتقدین شیراک ناکارآمدی بخشی از سیاست‌های خاورمیانه‌ای فرانسه را در اشتباهات وی چون فقدان قاطعیت لازم فرانسه در پیگیری موضوع خلع سلاح حزب‌الله علیرغم تلاش‌هایی که در شورای امنیت در تنظیم پیش‌نویس چندین قطعنامه در این خصوص به عمل آورد، از دست دادن فرصت‌های فراوان در عراق بخصوص در بخش‌های سیاسی و انرژی (با توجه به اینکه پیش از عراق، پایگاه نفوذ سنتی فرانسه در خلیج فارس محسوب می‌شد) در نتیجه مخالفت افراطی با حمله آمریکا به عراق، تبدیل شدن اختلافات سیاسی فرانسه و سوریه به خصومت شخصی رهبران دو کشور به دنبال قتل رفیق حریری، فاجعه‌بار بودن سیاست‌های سخاوتمندانه مهاجرپذیری وی از کشورهای فرانکفونی به‌ویژه شمال آفریقا و تبعات منفی آنها در موضوعاتی چون امنیت اجتماعی، ادغام فرهنگی، درونی شدن جریان‌های تروریستی خارجی در فرانسه و ... دانسته‌اند.^(۴۴)

۳- ۵ عملکرد سیاست خاورمیانه‌ای فرانسه پس از روی کار آمدن سارکوزی

از آنجا که افکار عمومی خاورمیانه و نیز رهبران کشورهای منطقه پس از اطلاع از نیت و ایده‌های سارکوزی برای بازسازی روابط این کشور با آمریکا و اسرائیل، تردیدها و نگرانی‌های قابل توجهی نسبت به آینده عملکرد سیاست خارجی فرانسه پیدا کرده بودند، اولین اقدام سارکوزی حتی پیش از پیروزی در انتخابات ریاست‌جمهوری دادن این اطمینان بود که فرانسه کماکان حفظ و گسترش روابط با این کشورها را در اولویت خود دارد. وی همان‌طور که قبلاً اشاره شد پس از روی کار آمدن، سفرهای زیادی را به کشورهای عربی شمال آفریقا و خلیج فارس از جمله لبنان و سوریه نمود و متقابلاً برخی از رهبران این کشورها سفرهایی را به فرانسه انجام داده و یا برنامه‌هایی را در این خصوص در دست انجام دارند. برخی از تحرکات و فعالیت‌های سیاست خارجی فرانسه نیز مربوط به دیدارهای وزیر امور خارجه این کشور و دیگر فرستادگان دستگاه سیاست خارجی فرانسه از منطقه و از جمله عراق بوده است.

سارکوزی در این سفرها با تشریح دیدگاه‌هایش درباره مسائل خاورمیانه و مدیترانه موفق گردید تا ضمن جلب نظر کشورهای منطقه برای اجرای طرح‌های بین‌المللی خود موافقتنامه‌های همکاری مهمی را با آنها در زمینه‌های اقتصادی، صنعتی و انرژی و به‌ویژه ساخت نیروگاه‌های هسته‌ای و تحویل رآکتورهای پیشرفته به‌امضا رساند. در زمینه طرح‌های مهمی که سارکوزی توانسته در خصوص مسائل خاورمیانه و مدیترانه با جلب نظر قدرت‌های بزرگ و کشورهای منطقه به‌اجرا در آورد، می‌توان به اجلاس گروه‌های لبنانی در سن کلود پاریس، کنفرانس بین‌المللی حمایت از تشکیل کشور فلسطینی، کنفرانس بین‌المللی حمایت از افغانستان، کنفرانس اتحاد

برای مدیترانه (با حضور بشار اسد، رئیس‌جمهور سوریه که روابطش با فرانسه ظرف سال‌های گذشته بسیار تیره شده بود)، کنفرانس چهارجانبه قطر، سوریه، فرانسه و ترکیه در دمشق با حضور سارکوزی و سران این کشورها در خصوص مسائل مختلف خاورمیانه علی‌الخصوص روند اعراب و اسرائیل و پرونده هسته‌ای ایران اشاره نمود. همچنین فرانسوی‌ها برای ایفای نقش مؤثرتر در مورد عراق بارها موضوع برگزاری یک کنفرانس بین‌المللی در مورد عراق را مطرح کرده‌اند.

دستگاه دیپلماسی سارکوزی با تحکاتی که در خاورمیانه به‌عمل آورده، سعی نموده تا برخلاف گذشته روابط این کشور را از حالت رابطه شخصی رهبری فرانسه و حاکمان خاورمیانه بیرون آورد که البته این به‌معنای نداشتن تماس‌های مستمر طرفین تلقی نمی‌شود. همچنین نوع تبادل نظرها و تماس‌هایی که در امور منطقه‌ای صورت می‌گیرد نیز نسبت به گذشته تفاوت نموده است. به‌عبارت دیگر حوزه مشورت‌های فرانسه از محدوده برخی کشورهای مشخص عربی یعنی مصر، عربستان و اردن به کشورهای عمل‌گراتری چون قطر تعمیم پیدا کرده است؛ چنانکه موضوع پرستاران بلغاری در بند در لیبی، حل مشکلات گروه‌های سیاسی لبنانی بر سر مسئله انتخاب رئیس‌جمهور این کشور و برقراری آتش‌بس میان شیعیان و اهل سنت لبنان در درگیری‌های سال جاری، عادی شدن روابط سوریه و فرانسه، تلاش برای آزادسازی سرباز اسرائیلی اسیر در دست گروه حماس (گیلعاد شلیت) و ... با کمک مؤثر امیر قطر عملی شده است. همچنین فرانسه تماس‌های مستقیمی را با حزب‌الله، حماس و برخی گروه‌های شیعه عراقی برقرار نموده، لذا مشاهده می‌شود که دامنه و سطح تماس‌های فرانسه در حوزه خاورمیانه گسترده‌تر و مؤثرتر شده است.

نشستی که فرانسه تحت عنوان اتحاد برای مدیترانه با حضور اسرائیل، اعضای اتحادیه عرب و اتحادیه اروپایی و چند سازمان بین‌المللی برگزار نمود، دربرگیرنده همکاری‌های گسترده دو سوی مدیترانه در مسائل مختلف امنیتی، همکاری‌های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، انرژی و صنعتی بود که این امر نشان‌دهنده آن است که فرانسه با استفاده از ظرفیتی که در اتحادیه اروپایی دارد، می‌تواند بانی همکاری‌های مهمی میان اتحادیه اروپایی و کشورهای حوزه خاورمیانه و مدیترانه باشد. همچنین این کشور با انعقاد قراردادهای مهم دفاعی و امنیتی با کشورهای حوزه خلیج فارس و همچنین تأسیس پایگاه نظامی در ابوظبی به‌انجام مانورهای مشترک نظامی با کشورهای چو امارات، قطر و ... می‌پردازد. فرانسه وظیفه خود می‌داند تا همچون گذشته موضوع حفظ امنیت انتقال انرژی را به کمک امریکا و کشورهای منطقه تضمین نماید.

سارکوزی همچون پیشینیان خود در صدد است تا کشورش شریک تجاری نخست کشورهای منطقه بوده و حتی سطح همکاری‌های اقتصادی، تجاری و صنعتی فرانسه را با کشورهای پردرآمد خاورمیانه و خلیج فارس (با توجه به بالا رفتن قیمت نفت) افزایش دهد و در چارچوب امضای توافقات امنیتی و دفاعی (تا آنجایی که به‌حساسیت‌های اسرائیل نزدیک نشود) حجم قابل توجهی سلاح نیز به این کشورها بفروشد. برای همین منظور فرانسه گاه تعمداً خطر ایران هسته‌ای را پررنگ می‌کند، زیرا این موضوع هم به‌تأمین هرچه بیشتر منافع اقتصادی این کشور کمک می‌نماید و هم با جلب رضایت امریکا و انگلیس و دیگر کشورهای منطقه به‌افزایش حضور و نفوذ فرانسه در منطقه

می‌انجامد. همچنین این کشور تلاش می‌کند از طریق فروش تجهیزات گرانقیمت هسته‌ای به کشورهای ثروتمند منطقه و وارد کردن آنها به یک رقابت منفی صنعتی با ایران، منافع خود را در بالاترین سطح تأمین کند.

در کنار اقداماتی که سارکوزی برای ایفای نقش بیشتر و مؤثرتر در میان کشورهای اسلامی و عربی خاورمیانه به‌عمل آورده، وی روابط خود را با رژیم اسرائیل و لابی‌های یهودی در داخل فرانسه نیز به‌شکل قابل توجهی گسترش داده و در همین راستا سارکوزی و دستگاه دیپلماسی او بیشترین انتقادات و اعتراضات را به‌افراد و کشورهایی که علیه موجودیت و امنیت این رژیم موضع‌گیری می‌کنند، به‌عمل آورده است. متقابلاً مقامات اسرائیلی در جریان سفرهایی که سارکوزی و دیگر مقامات فرانسوی به‌این کشور داشته‌اند بیشترین استقبال را از آنها به‌عمل آورده‌اند.

فرانسه در کنار امریکا سعی نموده تا با جلب اعتماد مسئولان اسرائیلی آنها را به‌برپایی هرچه سریع‌تر کشور فلسطینی متقاعد نمایند، زیرا بر این باور است که امروزه امنیت اسرائیل و منطقه در گرو پایان یافتن هرچه سریع‌تر نزاع اسرائیلی - فلسطینی است و یکی از مهمترین دلایل رشد بنیادگرایی و نیز جریان‌های رادیکال و خشونت‌آمیز در کل منطقه همین بحران می‌باشد. به‌علاوه ادامه مخالفت اسرائیل با برپایی کشور فلسطینی منجر به‌درونی شدن نزاع‌های سیاسی در فلسطین و خود اسرائیل می‌گردد، لذا فرانسه می‌کوشد تا اتحادیه اروپایی و کشورهای عربی را نیز تشویق به‌حمایت از روند صلح نماید.

فرانسه همچنین سعی می‌کند تا آن‌دسته از کشورهای منطقه را که مخالف روند صلح خاورمیانه هستند تضعیف و منزوی کرده و یا از طرق مختلف کنترل نماید. از آنجا که سارکوزی معتقد است که ناامنی در خاورمیانه باعث سلب امنیت اروپا و نیز گسترش تروریسم به‌این قاره می‌شود، لذا نسبت به‌کشورها و سازمان‌هایی که به‌زعم وی در راه دستیابی به‌سلاح‌های کشتارجمعی و برهم زدن روند صلح می‌کوشند، مواضع تندی اتخاذ می‌کند. بخشی از اقداماتی که اکنون فرانسه برای وارد کردن سوریه به‌روند صلح خاورمیانه و جدا کردن این کشور از ایران و حزب‌الله به‌عمل می‌آورد را در همین راستا باید ارزیابی کرد. فرانسه در مقام ریاست اتحادیه اروپایی و نیز یکی از متحدان امریکا، اکنون فرصت عملی پیدا کرده که در شرایط گرفتاری‌های داخلی امریکا و انگلیس و نیز مشکلات آنها در عراق و افغانستان بخشی از وظایف آنها را در منطقه بر عهده گیرد و لذا در مبارزه با تروریسم در افغانستان و پرونده هسته‌ای ایران نقش بسیار جدی‌تری را پذیرا شده است.

فرانسه در راهبرد کلان سیاست خارجی خود که اخیراً تنظیم و بخش‌هایی از آن را منتشر ساخته، اعلام کرده که عمده نگرانی این کشور تا سال ۲۰۲۰ مربوط به‌منطقه خاورمیانه است، زیرا این حوزه عمدتاً از چهار بحران اصلی یعنی نزاع جاری عربی - اسرائیلی، تروریسم بر پایه اعتقادات اسلامی، ایده دستیابی به‌سلاح‌های کشتارجمعی و شکندگی امنیت و ثبات کوتاه‌مدت و میان‌مدت داخلی کشورهای حوزه جنوب مدیترانه و برخی از کشورهای حوزه خاورمیانه رنج می‌برد. بر همین مبنا فرانسه تلاش خواهد کرد تا بیشترین اقدامات را برای مهار و رفع بحران‌های مذکور و نیز کاهش ضربه‌پذیری‌های امنیت ملی خود از این منطقه به‌انجام رساند.^۱ موضوعاتی که در گزارش استراتژی سیاست خارجی فرانسه موسوم به‌کتاب سفید آمده نشان می‌دهد که یکی از مهمترین اهداف

۱- دستگاه دیپلماسی فرانسه به‌دستور وزیر امورخارجه این کشور کمیسیون ۴۰ نفره‌ای را به‌ریاست آلن ژوپه، نخست‌وزیر سابق و لوئیس شوایتزر برای تنظیم «کتاب سفید سیاست خارجی فرانسه» مأمور نمود. متن ۱۴۶ صفحه‌ای گزارش مذکور در پایگاه اینترنتی وزارت امورخارجه فرانسه موجود است. توضیح اینکه کتاب سفید سیاست خارجی فرانسه مجموعه جداگانه‌ای از کتاب سفید دفاعی و امنیتی این کشور است که قبلاً بدان اشاره شد.

اتخاذ سیاست توأمان امریکاگرایی و عمل‌گرایی فرانسه در دیپلماسی جدید خود، تلاش این کشور برای افزایش نقش و جایگاهش در منطقه خاورمیانه می‌باشد.

نتیجه‌گیری

یک تفسیر مشخص از ساختار کنونی نظام بین‌الملل مبتنی بر این دیدگاه که امریکا در حال حاضر قدرت فائده‌دنیاست و مخالفت با این قدرت در موضوعات جهانی به‌ویژه در مسائل مربوط به منطقه حساس خاورمیانه حتی برای قدرت بزرگی چون فرانسه خسارت‌بار و پرهزینه خواهد بود، موجب گردید تا ضرورت بازنگری در مبانی و روش‌های سیاست خارجی فرانسه از سوی سیاست‌مداران نسل جدید این کشور که موقعیت و آینده کشورشان را در نظام جهانی با قدرت‌های در حال ظهوری چون چین، هند، برزیل و پیشرفت‌های عظیم اقتصادی آنان و نقش جهانی در حال رشدشان مقایسه می‌کنند، احساس شود.

همان‌گونه که در بخش‌های مختلف این نوشتار و در بررسی فرضیه ارایه شده، مطرح گردید گرچه فرانسه برای کاهش هزینه‌های سیاست خارجی و ارتقای جایگاه و نقش بین‌المللی‌اش سیاست عمل‌گرایی و امریکاگرایی را در پیش گرفته، اما ساختار تک‌قطبی موجود نظام بین‌المللی مطلوب این کشور نیست و برعکس فرانسه می‌خواهد با تلاش برای استقرار یک نظام چندقطبی به‌شکل بنیادی‌تری اهداف و اصول سیاست خارجی خود را برای دستیابی به یک موقعیت تثبیت شده بالاتر تعریف و تعقیب نماید، اما از آنجا که مقطع کنونی نظام بین‌الملل، شرایط حساس و پرهزینه دوران گذار است، فرانسه به دلیل ضعف قدرت ملی و عدم انسجام در میان اعضای اتحادیه اروپایی و رقابت‌های شدید فی‌مابین آنها چاره‌ای جزو عمل‌گرایی و فرآتلاتتیک‌گرایی برای خود نمی‌بیند. در عین حال واضح است که در کُنه ادعای دوستی و اتحاد با ایالات متحده امریکا یک رقابت پنهانی اما جدی برای کسب موقعیت‌های بهتر اقتصادی و سیاسی میان آنها وجود دارد.

نسل جدید سیاست‌مداران فرانسه به‌رهبری سارکوزی در آسیب‌شناسی روند تحولات خاورمیانه و تهدیداتی که در آینده از این ناحیه متوجه منافع و امنیت ملی آنهاست، دچار اشتباه نشده‌اند، اما تاکنون راه‌حل مشخصی برای بازسازی مبانی جدید سیاست خارجی فرانسه و تعریف منافع، اهداف و استراتژی دیپلماسی خاورمیانه‌ای خود نیافته و صرفاً سیاست همراهی و همسویی با امریکا و متحد منطقه‌ای آن، اسرائیل را در کنار کار با دولت‌های منطقه‌ای مورد حمایت امریکا در پیش گرفته که در واقع این موضوع تکرار همان الگوی سیاست عمل‌گرایی و امریکاگرایی در ابعاد منطقه‌ای می‌باشد.

در بطن اتخاذ چنین سیاست‌هایی در دو سطح بین‌المللی و منطقه‌ای اهداف و معانی متعددی مانند همگامی با روند جهانی شدن اقتصاد، مبارزه با تروریسم و رادیکالیسم و وارد شدن در جبهه جهانی رویارویی اسلام و غرب وجود دارد و فرانسه می‌پندارد به‌این ترتیب توانسته خود را از منافع و مزایای عمل‌گرایی و فرآتلاتتیک‌گرایی برخوردار نماید، بدون آنکه لازم باشد تفسیر جدید و یا متفاوتی از این پدیده‌ها و روندها ارایه دهد. فرانسه دیگر مانند گذشته به‌دنبال سیاست کسب پرستیژ و منزلت از طریق مخالفت نیست.

همراهی فرانسه با ایالات‌متحده و اسرائیل موجب افزایش نقش منطقه‌ای این کشور شده زیرا آن دو کشور با اطمینان از ماهیت و سمت‌وسوی سیاست خارجی فرانسه (پس از آنکه در روش‌ها و سیاست‌های گلیستی سابق خود بازنگری نمود) دیگر به‌صورت اصولی ضرورت چندانی برای مخالفت با ایفای نقش این کشور در خاورمیانه نمی‌بینند، اما درباره تفسیری که فرانسه می‌خواهد از جایگاه خود و یا بهره‌برداری از فرصت‌ها و منافع همراهی با آنها در منطقه ببرد طبعاً بر اساس اصل رقابت و تفاوت در منافع، کاملاً هم عقیده نیستند. در همین ارتباط فرانسه از روند فزاینده دخالت امریکا در امور سیاسی لبنان که حوزه نفوذ تاریخی این کشور است، چندان خشنود نیست و سیاست‌های امریکا را کاملاً منطقی نمی‌داند، اما بنا به‌ملاحظه سیاست همراهی با امریکا در خاورمیانه، نمی‌تواند مخالفت چندانی هم بروز دهد. در حال حاضر به‌نظر می‌رسد این امریکاست که نقش اول را در مداخلات و تحولات داخلی لبنان ایفا می‌کند. عراق که زمانی در دوره شیراک و پیش از او متحد استراتژیک فرانسه در حوزه خلیج‌فارس محسوب می‌شد، اکنون فرانسه تنها با اجازه امریکا و به‌شکل بسیار محدود در بخش‌های سیاسی و اقتصادی این کشور از جمله در مسائل مربوط به سرمایه‌گذاری‌های نفتی و بازسازی عراق وارد شده است.

با توجه به تحولات سیاسی و بین‌المللی‌ای که به‌دنبال انتخابات ریاست‌جمهوری امریکا رخ خواهد داد، دولت کنونی فرانسه که بازنگری در سیاست خارجی خود را از مجرای دنباله‌روی و همگرایی با نومحافظه‌کاران امریکا در مسائل منطقه‌ای و بین‌المللی شروع کرده بود، نیازمند بازتعریف مجدد اهداف، اولویت‌ها و استراتژی‌های سیاست خارجی خود خواهد بود. این امر طبعاً بحران نظری سیاست خارجی فرانسه به‌ویژه در حوزه خاورمیانه را تشدید خواهد کرد، زیرا سیاست خارجی فعلی فرانسه تاکنون سعی نموده تناقضات و ضعف‌های محتوایی خود را با عمل‌گرایی یا همگرایی افراطی با نومحافظه‌کاران امریکا تعریف کند و با تغییر روش‌ها و سیاست‌های امریکا، فرانسه نیز می‌بایست تغییراتی را در سیاست خارجی خود به‌وجود آورد.

می‌توان پیش‌بینی کرد که جانشینان جورج واکر بوش نیز کماکان خواهان برتری امریکا در فضای تک‌قطبی نظام بین‌المللی شوند، اما ممکن است روش‌های آنها اصالتاً و یا بنا به‌مصلحت‌هایی که اکنون برای بازسازی چهره امریکا در افکار عمومی بین‌المللی دیده می‌شود، تغییر پیدا کند. به‌نظر می‌رسد تحولی که در رفتار آینده سیاست خارجی فرانسه متناسب با این تغییرات و نیز تجربیات ماه‌های اخیر فرانسه اتفاق خواهد افتاد این است که فرانسه با تدبیر و تأمل بیشتری عمل کرده و نوعی همگرایی معتدل و کنترل شده با امریکا و اسرائیل را در پیش گیرد.

اینکه فرانسه بتواند در آینده تفسیر روشن‌تری از اصول، اهداف و استراتژی سیاست خارجی خود ارائه کند از اهمیت و ضرورت بسیاری برخوردار است، اما قطع مسلم این که در سطح بین‌المللی بازگشت به تفسیرهای گلیستی و روش‌های پیشین سیاست خارجی این کشور که با عمل‌گرایی خاص دوران گلیستی (ترکیبی از سیاست پرستیژ و منافع اقتصادی) دنبال می‌شدند، ممکن نخواهد بود. در عین حال بعید نیست که فرانسه در تعقیب منافع خود در سطح ملی همانند دوران گلیستی عمل کند هرچند که تعقیب منافع ملی به‌خودی خود نیازمند ایدئولوژی خاصی نیست و سارکوزی نیز فردی نیست که پایبند ایدئولوژی خاصی باشد. این احتمال نیز وجود دارد که فرانسه بار دیگر به‌همگرایی درون اروپایی خود به‌ویژه اتحاد استراتژیک با آلمان روی آورد و بخواهد در تعامل با ایالات‌متحده پس

از پایان دوره نومحافظه‌کاران مستقل‌تر و اروپایی‌تر رفتار نماید.
در مجموع سیاست‌های خاورمیانه‌ای آتی فرانسه برآیندی از همگرایی معتدل فراآتلانتیکی، تعقیب منافع ملی و همسویی در مواضع مشترک اروپایی در کنار رقابت‌های کنترل شده با ایالات متحده امریکا و کشورهای ذی‌نفوذ در منطقه خواهد بود.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- جوادی سلطان‌آبادی، مرتضی، **شناخت مبانی رفتار سیاست خارجی فرانسه**، دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه، ۱۳۷۳، ص ۱۸۹.
- 2- www.ambafrance-us.org (France: Factors Shaping Foreign Policy, and Issues in U.S-French Relations)
- ۳- جوادی سلطان‌آبادی، مرتضی، پیشین، صص ۲۲۷ - ۲۳۲ و شکیب مهر، منصور، **سیاست خارجی جمهوری فرانسه در قبال جمهوری اسلامی ایران**، دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه، فاقد تاریخ، صص ۴۷ - ۵۲.
- ۴- شکیب مهر، منصور، پیشین، صص ۴۸ - ۵۲.
- ۵- رضاییان، مهرداد، **سیاست خارجی فرانسه در دوره دوگل**، دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه، ۱۳۶۵، صص ۲۰۸ - ۲۱۷.
- ۶- دوشارت، هروه، «موضوعات حساس سیاست خارجی فرانسه»، **گزارش مندرج در پایگاه اینترنتی کمیسیون سیاست خارجی مجلس ملی فرانسه**، ۱۰ فوریه ۲۰۰۷، ص ۲.
- 7- <http://www.meforum.org> (The Chirac Doctrine)
- 8- <http://www.inthenationalinterest.com> (regime change in the transatlantic relationship)
- ۹- «دیدگاه‌های نیکولا سارکوزی در خصوص سیاست خارجی فرانسه»، **پایگاه اینترنتی کاخ الیزه**، ۲۷ اوت ۲۰۰۷.
- 10- <http://www.forward.com> (Dramatic shifts unlikely in French foreign policy)
- ۱۱- همان.
- ۱۲- دیدگاه‌های نیکولا سارکوزی در خصوص سیاست خارجی فرانسه، **پیشین**.
- 13- nytimes.com (After Chirac, a Question Mark on French Foreign Policy - New York Times)
- ۱۴- دوشارت، هروه، **پیشین**، ص ۹.
- 15- <http://www.alarabia.net> (A New French Foreign Policy Takes Shape)
- ۱۶- دوشارت، هروه، **پیشین**.
- ۱۷- دیدگاه‌های نیکولا سارکوزی در خصوص سیاست خارجی فرانسه، **پیشین**.
- 18- <http://www.cato.org> (French President Sarkozy, the American?)
- 19- <http://www.forward.com> (Dramatic shifts unlikely in French foreign policy)
- 20- www.noandish.com
- 21- www.AFP.com
- 22- www.HubertVedrine.net
- 23- www.HubertVedrine.net
- 24- <http://www.economist.com> (Running fast, but where is he going)
- 25- <http://www.arabnews.com> (Pro-American Turn in French Foreign Policy)
- ۲۶- حاج‌یوسفی، امیرمحمد، عالیشاه، فاطمه، «سیاست خارجی خاورمیانه‌ای فرانسه پس از جنگ سرد (۲۰۰۴-۱۹۹۰)»، **فصلنامه مطالعات بین‌المللی**، شماره ۱، ۱۳۸۶، ص ۹۵.
- ۲۷- برای اطلاع بیشتر از آن‌دسته واکنش‌های نظام بین‌الملل که منجر به بازنگری در رفتار کشورها می‌شود مراجعه کنید به: دوترتی، جیمز، **فالتزگراف**، رابرت، **نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل**، مترجمین وحید بزرگی، علیرضا طبیب (تهران: نشر قومس، چاپ چهارم، ۱۳۸۴) صص ۲۳۳ - ۲۴۷.
- ۲۸- مارش، دیوید، استوکر، جرمی، **روش و نظریه در علوم سیاسی**، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی (تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ دوم، ۱۳۸۲، صص ۵۰ - ۵۸ و ۲۰۱ - ۲۱۰).
- ۲۹- سیدعبدالعلی، قوام، **اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل**، (تهران: انتشارات سمت، چاپ اول ۱۳۷۰) صص ۶۶ - ۶۹.

- ۳۰- دوترتی، جیمز، فالتزگراف، رابرت، پیشین، ص ۶۶۸.
- ۳۱- همان، ص ۶۶۹.
- ۳۲- پیشین، ص ۶۷۰.
- ۳۳- دوترتی، جیمز، فالتزگراف، رابرت، پیشین، صص ۶۷۴ - ۶۸۳ و همچنین سیدعبدالعلی، قوام، پیشین، ص ۲۲۸.
- ۳۴- یوسفی، محمد مهدی، اهداف سیاست خارجی فرانسه در خاورمیانه (۱۹۷۳ - ۱۹۵۶)، دانشکده روابط بین الملل وزارت امور خارجه، ۱۳۶۷، ص ۱.
- ۳۵- صفاجو، شهنام، جایگاه و نقش ایران در سیاست خاورمیانه ای فرانسه، دانشکده علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، ۱۳۷۶ - ۱۳۷۵، ص ۳۲.
- ۳۶- دیدگاه‌های نیکولا سارکوزی در خصوص سیاست خارجی فرانسه، پیشین.
- ۳۷- یوسفی، محمد مهدی، پیشین، ص ۱۷.
- 38- <http://www.alarabiya.net> (Base of France's foreign policy)
- ۳۹- ملاقدیمی، علیرضا، «بن‌بست‌های نظری در بازنگری دیپلماسی عربی فرانسه»، فصلنامه سیاست خارجی، ۱۳۸۷، ص ۱۶۶.
- ۴۰- رضاییان، مهرداد، پیشین، ص ۱۶۱.
- ۴۱- حاج یوسفی، عالیشاه، پیشین، ص ۹۸.
- ۴۲- یوسفی، محمدعلی، پیشین، ص ۲۵.
- ۴۳- رضاییان، مهرداد، پیشین، ص ۷۲.
- ۴۴- ملاقدیمی، علیرضا، پیشین، صص ۱۶۴ و ۱۶۵.

